

توضیحات

۱. نابسامانی اقتصادی ناشی از جنگ جهانی اول و انقلاب و جنگ‌های داخلی در روسیه دولت نوبنیاد شوروی را به اتخاذ تدابیر جدی به منظور احیای اقتصاد ملی واداشت. سیستم تدابیری که به منظور ترقی دادن به اوضاع اقتصادی در شوروی اتخاذ شد و اجرای آن‌ها تا سال ۱۹۲۹ ادامه یافت، به سیاست جدید اقتصادی (نپ) شهرت یافته است. به موجب این تدابیر در نظام مالیات‌بندی تجدیدنظر به عمل آمد و به اشخاص اجازه ایجاد مؤسسات خصوصی و تجارت در چهارچوب محدودی داده شد. بعضی‌ها گمان می‌برند که با اتخاذ این تدابیر سرمایه‌داری در روسیه احیا خواهد گردید و «مسئله کمونیسم» به افلاس خواهد گرایید. این مقاله به طرفداری از سیاست نپ نوشته شده است.

۲. معاهده صلحی که در ۳ مارس ۱۹۱۸ بین دولت شوروی و آلمان در برست لیتوفسک بسته شد. در این معاهده دولت شوروی وادار شد امتیازهای مختلفی به آلمان و متحدانش واگذار کند. این قرارداد بعدها به دنبال وقوع انقلاب در آلمان و سرنگونی نظام سلطنتی در آن کشور در نوامبر سال ۱۹۱۸ ابطال گردید.

۳. راه‌آهن بغداد که ساختمان آن در ۱۸۹۶ با سرمایه آلمان‌ها شروع شد، وسیله‌ای بود برای راه‌یابی و نفوذ امپریالیسم نوحاسته آلمان در خاورمیانه. این راه‌آهن می‌بایست برلن را به بغداد متصل می‌کرد. انگلیس و روسیه تزاری که از حضور رقیبی تازه‌نفس در خاورمیانه و نزدیک شدن آلمان به هندوستان احساس خطر می‌کردند، با ادامه ساختمان این راه به مخالفت پرداختند و با بستن قرارداد ۱۹۰۷، ایران و مناطق هم‌جوار آن را به مناطق نفوذ خود تقسیم کردند. ادامه ساختمان این راه را یکی از علل شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی اول دانسته‌اند. آخرین قسمت این راه در سال ۱۹۴۰ با سرمایه بریتانیا ساخته شد و بغداد به استانبول و از آن طریق به خطوط راه‌آهن اروپا متصل گشت.

۴. قیصر ویلهلم دوم، امپراتور آلمان که یکی از آتش‌افروزان جنگ جهانی اول بود، به دنبال قیام ۹ نوامبر ۱۹۱۸ مردم آلمان سرنگون گردیده، به هلند گریخت و آلمان شوروی یا حکومت جمهوری اعلام شد.

۵. وودرو ویلسون W. Wilson (۱۸۵۶-۱۹۲۴) رئیس‌جمهور آمریکا از ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۱.

وی با طرح برنامه ۱۴ ماده‌ای خود برای تأمین صلح جهانی، نقش مهمی در شکل دادن به تحولات جهان در سال‌های بعد از جنگ - و همچنین تأمین خواسته‌ها و اهداف ایالات متحده - ایفا کرد.

۶. جامعه ملل The League of Nations یک سازمان بین‌المللی که در سال ۱۹۱۹ در جریان کنفرانس صلح پاریس با شرکت فاتحان جنگ جهانی اول و به منظور حفظ صلح و حل مسائل بین‌المللی از راه مذاکره، بنیان‌گذاری شد و تا آستانه جنگ جهانی دوم دوام آورد و مسئولیت‌ها و وظایف آن در آوریل ۱۹۴۶ به عهده سازمان ملل متحد United Nations واگذار گردید.

۷. کنفرانسی که در فاصله سال‌های ۲۲-۱۹۲۱ در واشینگتن با حضور بریتانیا، ژاپن، ایتالیا، فرانسه، ایالات متحده، چین، هلند، پرتغال و بلژیک برای ترتیب امور دریایی اقیانوس آرام تشکیل و به عقد قراردادهای مختلف منجر شد.

۸. بعد از پایان جنگ جهانی اول، نفتی ایالات متحده برای دستیابی بر ثروت‌های نفتی خاورمیانه و نزدیک وارد عمل شدند. نفت جنوب ایران در انحصار شرکت نفت انگلیس و ایران بود و بعد از مذاکراتی که در تهران و واشینگتن و لندن صورت گرفت، مجلس چهارم ایران در زمان دولت اول قوام‌السلطنه و در اواخر آبان ۱۳۰۰ امتیاز استخراج نفت پنج استان شمالی ایران را به مدت ۵۰ سال به کمپانی معروف استاندارد اوایل آمریکایی واگذار کرد. اعطای این امتیاز بلافاصله مورد اعتراض شرکت نفت ایران و انگلیس و نیز شوروی قرار گرفت.

بعد از مطرح شدن اعتراض دولت‌های بریتانیا و شوروی، شرکت استاندارد اوایل به رغم این که مطابق مصوبه مجلس حق واگذاری «این امتیاز را به دولت یا یک شرکت خارجی» نداشت و «در صورت تخلف از این ماده امتیاز مزبور ملغی» می‌گردید، نیمی از سهام خود را به شرکت نفت انگلیس و ایران واگذار کرد. این واگذاری نشان از نوعی تبتی و توافق ضمنی با دولت بریتانیا را داشت. این قرارداد به جهانی که در جای دیگری مورد بررسی قرار خواهد گرفت، سرنگرفت. در این جا به تذکر این نکته اکتفا می‌گردد که بعد از تصویب امتیاز نفت شمال، تبلیغات گسترده‌ای در جراید مختلف له یا علیه آن آغاز گردید. گروهی که گشایش پای آمریکا را در ایران به عنوان یک «قدرت ثالث» یکی از راه‌های نجات کشور از رقابت روس و انگلیس می‌دیدند، مانند «هیئت نمایندگان فرقه دموکرات ایران» با صدور اعلامیه‌ای در ۹ قوس (آذر) ۱۳۰۰، اعطای امتیاز به استاندارد اوایل را «بهترین اقدامی که در دوره مشروطیت برای سعادت ایران شده» بود، تلقی کرد.

۹. مانا بندرا ناث رُی Manabendra Nath Roy (۱۹۴۸-۱۸۹۲) سیاستمدار هندی. وی در فاصله سال‌های ۱۵-۱۹۱۰ بر ضد استعمار انگلیس مبارزه کرد. در ۱۹۱۵ وادار به مهاجرت از میهن خود شد. تا سال ۱۹۲۰ در مکزیک زندگی کرد و سپس به نهضت جهانی کمونیسم پیوست و از شرکت‌کنندگان فعال کنگره‌های دوم تا پنجم کمیترن بود. پیشه‌وری که به نام جوادزاده در کنگره سوم کمیترن (ژوئن - ژوئیه ۱۹۲۱) شرکت داشت، شخصاً با وی آشنایی داشته است.

۱۰. مصر از سال ۱۸۸۲ زیر یوغ استعمار بریتانیا به سر می‌برد و از آغاز جنگ اول جهانی تحت‌الحمایه بریتانیا گردید. جنبش آزادی‌بخش مصر که از سال ۱۹۱۸ در این کشور آغاز شده بود، در مارس ۱۹۲۰ به اوج خود رسیده، به جنگ مسلحانه تبدیل گردید و سرانجام در آوریل همان سال با قسوت هر چه بیشتری توسط سربازان انگلیسی سرکوب شد. اما این شکست مردم را از ادامه مبارزه برای آزادی باز نداشت. در سال ۱۹۲۱ قیام دیگری در گرفت که نیروهای اشغالگر از دامنه‌یابی هر چه بیشتر آن جلوگیری کردند. از قرار معلوم پرویز در باره این قیام است که سخن گفته. بریتانیا بعد از مواجه شدن با این قیام، در فوریه ۱۹۲۲ ضمن انتشار اعلامیه‌ای، استقلال مصر را پذیرفت ولی سربازان خود را از آن سرزمین بیرون نبرد. در حقیقت ششماره‌های ۱۶ و ۱۸ (۳ و ۷ فوریه ۱۹۲۲) اخباری دایر بر وقوع «اغتشاشات در قاهره به واسطه توقیف قائدین نهضت ملی مصر» و محکومیت بعضی از افرادی که در شورش دسامبر ۱۹۲۱ دستگیر شده بودند و نیز انتشار بیانیه‌ای در باره منع استعمال امتعه و اجناس انگلیسی و کشف اسلحه و توطئه ترور یکی از وابستگان انگلیس و ... در قاهره به نقل از «تلگرافات بی‌سیم مسکو» درج گردیده است.

۱۱. دولت انگلیس با صدور اعلامیه بالفور در سال ۱۹۱۷ علاقه خود را نسبت به «تأسیس میهن یهودی» در فلسطین اعلام کرد. بعد از آن دروازه‌های فلسطین، که یک ماه پس از صدور اعلامیه مذکور به تصرف انگلیسی‌ها درآمد، بیش از پیش به روی یهودیان گشوده شد. جریانی که به کشاکش‌های اعراب فلسطین و یهودیان و ایجاد کشور اسرائیل و ... منجر گردید.

۱۲. آنتون ایوانوویچ دنیکین A.I. Denikin (۱۹۴۷-۱۸۷۲)، نیکولای نیکولایوویچ یودنیچ N.N. Yudenich (۱۹۳۳-۱۸۶۲)، الکساندر واسیلی یویچ کالچاک A. V. Kolchak (۱۹۲۰-۱۸۷۳) از ژنرال‌های تزاری بودند که بعد از انقلاب اکتبر هر یک در مقام فرماندهی بخش‌هایی از نیروهای ضد شوروی - اولی در جنوب روسیه، دومی در

شمال غربی آن کشور و سومی در آرال و سیبری و خاور دور قرار گرفته. با حمایت دولت‌های متفق بریتانیا، ایالات متحده و فرانسه در صدد سرکوب انقلاب برآمدند، اما هر سه نیز سرانجام از نیروهای ارتش سرخ شکست خوردند. اولی و دومی بعد از شکست از ارتش سرخ به خارج از روسیه فرار کردند و کلچاک در سال ۱۹۲۰ به دست نیروهای انقلابی دستگیر و اعدام گردید.

۱۳. در ۶ تا ۱۳ ژانویه ۱۹۲۲ کنفرانسی با شرکت گروهی از نمایندگان کشورهای متفق در شهر کن (Cannes) واقع در جنوب شرقی فرانسه تشکیل گردید و در این مجمع تصمیم گرفته شد که یک کنفرانس بین‌المللی با شرکت آلمان و روسیه برای بحث در پیرامون مسائل مالی و اقتصادی اروپای مرکزی و شرقی فراخوانده شود. برای برپایی کنفرانس مذکور شهر ژنوا (جنوا) واقع در ایتالیا در نظر گرفته شد. دولت ایتالیا یک روز بعد از شروع کنفرانس کن، به عنوان میزبان کنفرانس ژن، از دولت شوروی برای شرکت در کنفرانس یاد شده که قرار بود در ماه مارس برگزار گردد، دعوت به عمل آورد. خبر این دعوت در حقیقت شماره ۸ (۲۴ جدی ۱۳۰۰ = ۱۴ ژانویه ۱۹۲۲) تحت عنوان «دعوت از روسیه ساوتی به کنفرانس» به قرار زیر منعکس شده است:

«در هفتم ژانویه، از هیئت نمایندگان تجارتنی روس مقیم روم تلگراف ذیل به عنوان رفیق لنین رئیس شوراهای ملی و رفیق جیجیچین کمیسر امور خارجه واصل گردیده است.

مضمون یادداشت حکومت ایتالیا که امروز عصر واصل شده: نظر به تصمیمی که اخیراً شورای عالی اتخاذ نموده است، در ماه مارس کنفرانس اقتصادی و مالی تشکیل می‌گردد که تمام دول اروپا در آن شرکت خواهند داشت. دولت ایتالیا با موافقت حکومت بریتانیای کبیر تصور می‌کند که حضور شخص لنین در کنفرانس مزبور حل مسئله موازنه اقتصادی عالم را فوق‌العاده آسان خواهد ساخت.

جواب روسیه

... کمیسر خارجه جواب تلگراف فوق را در هشتم ژانویه به شرح ذیل مخابره نمود:

دولت روس دعوت کنفرانس اروپا را که در ماه مارس منعقد خواهد شد، با میل قبول می‌نماید... در صورتی هم که رفیق لنین رئیس کمیسرهای ملی به

واسطه کثرت مشغله، که مخصوصاً مربوط به قحطی است، نتواند روسیه را ترک کند، معیذا هیئت نمایندگان با اختیاراتی که به وی تفویض خواهد شد، به منزله آن خواهد بود که لنین شرکت داشته باشد...

... موسولینی لیدر فاشیست‌ها اظهار داشت، در صورتی که لنین به کنفرانس بیاید، فاشیست‌ها هیچ پیش‌آمدی ایجاد نخواهند کرد، ولی به شرطی که لنین فقط برای شور در مسائل اقتصادی عزیمت نماید. لیکن اگر بعضی نمایشات بر له وی داده شود، فاشیست‌ها مجبورند دخالت کنند...

۱۴. سید یعقوب انوار نماینده فارس در مجلس منکر وجود کارگر در ایران شده بود و موضع‌گیری او بارها موجب اعتراضات اتحادیه‌های کارگری و محافل طرفدار کارگران در ایران شد. تفصیل قضیه به قرار وقت زیر است:
در جلسه ۶۰ دوره چهارم مجلس که روز ۲ دلو ۱۳۰۰ برگزار گردید، سلیمان میرزا بعد از تعریف و تمجید از مشیرالدوله، نخست‌وزیر وقت اظهار امیدواری کرد که:

«... انشاءالله بنده چند چیز را یادآوری می‌کنم. اولاً همان طور که خودشان فرمودند، اصلاح مالیه و بسط معارف و اجرای احکامات عدلیه بدون استننا و داشتن قانون استخدام برای ادارات و بالاخره داشتن یک قانون برای روابط بین کارگر و کارفرما، تا تکلیف همه مردم درست شود و اسباب رفاه و آسایش عموم حاصل آید...»

وقتی نوبت صحبت به سید یعقوب رسید، وی گفت:

«... اما راجع به مسئله کارگر و کارفرما که حضرت والا شاهزاده سلیمان میرزا فرمودند، عرض می‌کنم حضرت والا هنوز در ایران کارگر نداریم و تمام کارفرما هستند. ولی اگر خدا خواست و مملکت ما اهمیت پیدا کرد و باب تجارت و زراعت مفتوح شد و کارخانه‌جانی پیدا شد، آن وقت قانون روابط کارگر و کارفرما روی کار خواهد آمد. اما حالا نه کارگر داریم و نه کارخانه داریم و نه راه آهن داریم که کارگر داشته باشد...»

دو روز بعد در شماره ۱۲ (۴ دلو ۱۳۰۰) روزنامه حقیقت، در مقاله‌ای تحت عنوان «جنایت فجع» ایرادکننده این سخنان به سختی مورد نکوهش قرار گرفت.

«این نکته نه این که تنها بر ارباب دانش، بلکه بر هر شخص بی‌علم و نادانی هم

پوشیده نیست که موجد وسایل حیات جامعه طبقه کارگر و برزگر می باشد. واضح تر بگوییم، اغلب امتعه و اجناسی که در داخله مملکت به مصرف می رسد و یا به خارج حمل می گردد، حاصل دسترنج کارگران و برزگران ایران است. موجد وسایل زندگانی در این آب و خاک همان بازوهای نیرومند کارگران و برزگرانی است که احدی (به غیر از سیدبغروب) نمی تواند منکر آن گردد. و حتی ما با صدای رسا می گوییم و از عهده اثبات آن برمی آییم که خوشبختانه تعداد آن ها از عده مفت خواران و زالوهای اجتماع بیشتر است. فقط در شهر تهران چیل و هشت صنف کارگر موجود و شماره آن ها بالغ بر پنجاه هزار نفر می باشد و اگر هر یک نفر کارگر را روی هم رفته سه نفر، [یا] اهل بیت محسوب بداریم، بالغ بر یک صد و پنجاه هزار نفر می شوند. آیا انکار وجود یک چنین توده عظیمی دلیل بر بی اطلاعی گوینده نیست و خیانت او را نسبت به رنجبران اثبات نمی کند؟ گویا ایشان تصور می کنند فقط کسانی را کارگر می خوانند که در کارخانجات و یا معادن ذغال سنگ بزرگ اروپا کار می کنند. بلی ما یقین داریم که آقایانی امثال سیدبغروب ها مایل هستند بدو تین های آمریکایی و ماهوت انگلیسی و تجملات پاریسی استعمال نمایند، ولی اگر نماینده محترم از علم اقتصاد اطلاع داشتند و می فهمیدند که تمام این امتعه در مقابل حاصل زحمت کارگران شرافتمند ایران وارد مملکت ما می شود و گذشته از آن اکثریت ملت از منسوجات و وطنی رخت می پوشند و از جرم ایرانی کفش پا می کنند و قسمت اعظم اسباب خانه آن ها را مسینه آلات و ظروف مصنوعات محلی تشکیل می دهد، هرگز به مقام جسارت آمده قلم بطلان مانند شمسیر جنگیزی بر روی این توده زحمت کش نمی کشیدند و از کرسی خطابه الفاظ ننگ آور ذیل را بر زبان جاری نمی کردند: در ایران ما کارگر نداریم، اگر خدا خواست باب زراعت مفتوح گردید آن وقت قانون کارگر و کارفرما لازم است ولی حالیه ما کارخانه نداریم، راه آهن نداریم.

آخرین بر این نماینده! واقعاً یک حرف تازه زده است که تاکنون در هیچ یک از پارلمان های عالم نظیر این حرف شنیده نشده است. آقا! چگونه ممکن است مملکتی که دارای سی کروزر سکنه است کارگر نداشته باشد؟ پس قالی ها و برک ها و شال های مختلف و جرم های جور به جور و هزاران مایحتاج این کشور را کی ها تهیه می کنند؟ شاید تصور می کنید که نان های تازه و دوآشه را که با کمال اسراف همه روزه میل می فرمایید خیل فرشتگان می بزنند!

روزنامه‌جاتی را که نطق‌های نیرنگ‌آمیر شما را منتشر می‌سازند، گویا اجنه حروف‌چینی کرده و چاپ می‌کنند. چراغ‌هایی که دولت‌سرای حضرت اجل عالی را روشن می‌کند، گویا از ماوراء سرحد با پای خود به طهران وارد شده است. تلگرافات و مراسله‌جات امثال شماها را که برای ازدیاد نفوذ خود به ولایات ارسال می‌دارید به زعم شما کبوترها حمل و نقل می‌کنند. عمارت‌هایی که در آن امثال شما زندگانی می‌کنند، در کارخانه‌های اروپا ساخته شده است. آقای نماینده تمام این‌ها و هزاران امثالش حاصل زحمت کارگران ایران است. اگر در مملکت ما استحصالات ماشین وجود ندارد، طرق آهن نداریم، معادن زیر خاک مانده، فلاحت ما مراحل اولی را طی می‌کند، تمام این‌ها عدم لیاقت زمامداری شماها را اثبات می‌کند، نه فقدان طبقه کارگر را.

آقای نماینده احتمال می‌رود به اندازه‌ای در این مملکت به شما خوب می‌گذرد که از سخی زندگانی توده رنجبر ایران بی‌اطلاع و وجود آن‌ها را نیز فراموش کرده‌اید. اگر اجازه بدهید دوستانه به شما توصیه می‌کنم اندکی با از پارک‌ها و سالون‌های معبره‌های اعیان خود فراکشیده، تنزل به رسیدگی به اوضاع حیات کارگران سپه‌روزگار این شهر بکنید و به رأی‌العین مشاهده فرمایید که چه گونه گرفتار فقر و مذلت هستند. بلی در هیچ جای عالم زندگانی کارگر مثل ایران معروض هوا و هوس‌های کارفرمایان نیست. در هیچ نقطه دنیا قانون صیانت کارگران مثل ایران فراموش نکرده است. باید اعتراف کرد که در ممالک اجنبی کم‌تر نماینده معیوبی نیز مثل سیدیعقوب دیده شده است. تاریخ هرگز جنایتی را که یک وکیل با منکر شدن حقایق واقعی نسبت به توده کارگر مرتکب شده، فراموش نخواهد کرد و شما ای احفاد کساوه آهنگر و توده زحمت‌کش ایران، یعنی کسانی که ستارخان‌ها، جیانگیرخان‌ها، نجارزاده‌ها (طالبوف‌ها) و هزاران اشخاص نابغه از میان شماها عرض اندام نموده است و افتخار ایرانیان به وجود آن‌ها است، عصبانی نشوید. متانت خود را از دست ندهید. در دوره چهارم تقنینیه و زمامداری آقای مشیرالدوله سرانجام به تقاضاهای شماها به نام رفاهیت و صیانت عامه [ترتیب اثر] داده خواهد شد.

گفتنی آن که سیدیعقوب قبل از حکومت سردار سپه به گفته عشقی همیشه پای منبر مدرس را می‌خواند و در حکومت سردار سپه بر ضد مدرس و طرفدار تمام عملیات سردار سپه بود. او پس از فرار رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ نخستین کسی بود که گفت: الخیرو فی ماوقع.

۱۵. کلمانسو Clemenceau (۱۸۴۱-۱۹۲۹). نخست‌وزیر فرانسه از ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ و از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰.

۱۶. در پی بروز جنگ جهانی اول و وقوع انشعاب اساسی در نهضت جهانی سوسیالیسم نسبت به مسئله جنگ، که تشکیل انترناسیونال سوم (کمیترون) در برابر انترناسیونال دوم یکی از نتایج آن بود، کمیترون، بین الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری مشهور به پروفیترون را نیز برپا داشت که از ژوئیه ۱۹۲۱ شکل گرفت. در بیانیه کنگره مؤسس پروفیترون آمده بود که «دو پنجم کارگران متشکل جهان به بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری ملحق شده‌اند.» شورای مرکزی اتحادیه‌های ایران نیز که سیدمحمد دهگان مدیر روزنامه حقیقت، در رأس آن قرار داشت، عضو همین اتحادیه بود.

۱۷. میدان قاپوق که بعدها میدان اعدام نامیده شد، در جنوب غربی تهران قدیم قرار داشت و محکومین به مرگ را در آن جا اعدام می‌کردند. پول چاقو را کسان محکوم و تماشاگران به میرغضب می‌دادند.

۱۸. اسپارتاکیست‌ها Spartakists. سازمان انقلابی جناح چپ سوسیال دموکرات‌های آلمان که همزمان با آغاز جنگ اول جهانی توسط کارل لیبکنخت (۱۸۷۱-۱۹۱۹)، Karl Liebknecht و روزا لوکزامبورگ (۱۸۷۱-۱۹۱۹) Rosa Luxemburg و دیگران تشکیل گردید. اسپارتاکیست‌ها به فعالیت تبلیغاتی در بین کارگران پرداختند، عملیات ضدجنگ را سازمان دادند، اعتصاب‌ها را رهبری کردند و سرشت امپریالیستی جنگ جهانی را افشا نمودند. آنان رودرروی سوسیال دموکرات‌های انترناسیونال دوم قرار داشتند.

۱۹. فیلیپ شیدمان Philipp Scheidmann (۱۸۶۵-۱۹۳۹). یکی از رهبران جناح راست حزب سوسیال دموکرات آلمان. کائوتسکی Karl Kautsky (۱۸۵۴-۱۹۳۸). یکی از معروف‌ترین رهبران حزب سوسیال دموکرات آلمان و انترناسیونال دوم.

۲۰. منظور کنگره‌های اول، دوم و سوم انترناسیونال سوم (کمونیستی) است که به ترتیب در ۶-۲ ماوس، ۱۹ ژوئیه تا ۷ اوت ۱۹۲۰ و ۲۲ ژوئن تا ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۱ در شوروی برگزار گردیده بود و شخص ا. پرویز (پیشه‌وری) در سومین کنگره شرکت داشته است.

۲۱. در توضیحی که در باره امتیاز نفت شمال قبلاً داده شد، یادآوری گردید که بعد از واگذاری امتیاز استخراج نفت شمال به کمپانی استاندارد اوپیل، آن شرکت بنا به قرارومدارهای قبلی و یا بنا به توافق بعدی و به منظور بازداشتن انگلیسی‌ها از

مخالفت، نیسی از سهام خود را به شرکت نفت انگلیس و ایران واگذار کرد. اعلام این توافق با چنان اعتراض گسترده‌ای در کشور روبه رو شد که دولت در مارس سال ۱۹۲۲ مجبور شد امتیاز استاندارد اویل را ملغی کند. مقاله دوم، پرویز تحت عنوان «اوهام راجع به دوستی آمریکا» در گریودار همان برآشفتگی نوشته شده است. برای آگاهی از نمونه‌ای از «اوهام» رایج در آن زمان راجع به دوستی آمریکا سطوری از سرمقاله شماره ۱۱۶۵ (۷ تیر ۱۳۰۱) روزنامه ایران جالب توجه است:

«... کابینه گذشته آقای فرام السلطنه یکی از عملیات درخشانش اعطای امتیاز نفت شمال بود. این اقدام حقیقتاً برای مملکت ما فوق‌العاده سودمند و مفید بود و اگر حقیقتاً این موضوع صورت عمل به خود گیرد و نفت استخراج شود، حالا هر کمپانی که صورت عمل به آن دهد، مملکت ما از یک سلسله مشکلات نجات خواهد یافت. ولی آیا می‌گذارند؟ ...»

به رغم تمام تلاش‌ها، امر واگذاری امتیاز نفت شمال به آمریکایی‌ها به جهت مخالفت‌های بریتانیا و شوروی صورت نگرفت.

۲۲. در شماره ۴ (۱۸ حوت ۱۳۰۰) روزنامه شفق سوخ که تحت مدیریت علی دشتی منتشر می‌شد، در ستون مطبوعات داخله، قسمتی از سرمقاله شماره ۴۰ (۱۷ حوت ۱۳۰۰) حقیقت را که به توسط سیدمحمد دهگان، مدیر مسئول روزنامه نوشته شده و در آن پیشنهاد شده بود که برای نجات کشور از فقر بایستی از اتمه و مصنوعات داخلی حمایت شود و سرمایه‌داران «به جای خرید ده و تسلیم کردن نقدینه خود به بانک‌های خارجی، به تأسیس کارخانه صادرات کنند». نقل کرده، بعد به انتقاد از پیشنهادات سرمقاله‌نویس حقیقت پرداخته بود:

«اما منع اتمه تجملی یا زیاد کردن تعرفه گمرکی، تصور نمی‌کنم دولت ایران آزادی کامل در این باب داشته باشد و به طور قطع مصنوعات یا سایر مصنوعات داخلی وافی به احتیاجات اهالی نیست و تأسیس کارخانجات، کارخانجات مهمی که حواجی زندگانی ما را کفایت نماید، جز با سرمایه‌های مهم صورت پذیر نیست و سرمایه‌های مهم، اعم از خارجی و داخلی، بدون استقرار امنیت کامل و داشتن عدلیه منظم و وجود یک وضعیت اطمینان‌بخش صورت خارجی نخواهد گرفت ... البته نباید از نظر دور داشته باشند که قبل از کشیدن خط‌آمن ایجاد کلیه مؤسسات اقتصادی متعسر و چندان عملی نیست.»

و سرانجام همان پرسشی را که مقاله فوق در پاسخ آن نگارش یافته، مطرح می‌کند. ۲۳. علی دشتی در پاسخ این مقاله، تحت عنوان «شفق سرخ و حقیقت» در شماره ۶ (۲۵ حوت ۱۳۰۰) شفق سرخ چنین نوشت:

«... ما خیلی متأسفیم از این که جریده حقیقت درست در انتقادات ما دقت نفرموده و لذا جواب‌هایی داده‌اند که خیلی واضح برده؛ یعنی معرفی‌هایی از مندرجات خود نموده بودند که ما هم منکر نبودیم...»

چون جریده مزبور خود را ارگان کارگر معرفی کرده و ما میل داریم حقیقتاً به منافع کارگر بنویسد و شریکی در انجام وظیفه خود داشته باشیم (!) معامله به مثل نکرده و عجالتاً وارد این قضیه نمی‌شویم که آیا حقیقتاً نویسنده شفق سرخ فقط ذوق ادبی دارد و از مطالعات اجتماعی و اطلاعات وافی به نسبت به مسائل اجتماعی یا اقتصادی بی‌بهره است، یا نه ...

اولاً مسئله استعمال امتعه وطنی. ما هم تصدیق می‌کنیم که مقدس‌ترین وظیفه‌ایست که یک نفر ایرانی نسبت به وطن خود انجام داده است؛ ولی آیا امتعه داخلی وافی به احتیاجات انسانی هست یا نه؟

ثانیاً مسئله تئیه سرمایه داخلی. ما سرمایه داخلی نداریم و اگر هم داشته باشیم به واسطه فقدان امنیت و عدالت کامله، فقدان تخصص و معلومات فنی به کار برده نمی‌شود و باید سرمایه خارجی وارد کرد.

در هر دو صورت تا به اصول سرمایه‌داری، یعنی ایجاد مفهوم کاپیتالیزم به تمام معنی آن کلمه عمل نشود، ممکن نیست اقتصادیات ما ترقی کند.

یعنی برای استخراج نفت [نفت] سرمایه‌های داخلی وافی نیست. به علاوه مردم اطمینان ندارند جزئی نقدینه خود را در این کار به مصرف برسانند. پس باید به سرمایه‌دارهای آمریکا متوسل شد و سرمایه‌دار آمریکایی حاضر است پول خود را در این راه به مصرف برسانند. ولی برای این که از سرمایه خود ده برابر استفاده بردارد.

سرمایه‌دار آمریکا هر قدر فایده و منفعت از این راه تحصیل کند، حتی سرمایه می‌داند و قیمت کار را فقط به قدری که مزدور بتواند بخورد و تمیرد، می‌پردازد. یعنی قیمت کار - که در نظر بزرگان سوسیالیزم - از سرمایه بیشتر است و حتی در نظر بعضی تنها کار مولد ثروت است و سرمایه هیچ حق استفاده از نتایج مادی کار ندارد... و همچنین تمرکز ثروت و مکتب مضمولین ایران در راه

ترقی صنایع غیر از این منتهی می و مصداقی نخواهد داشت. [اینابراین باید به سرمایه‌های آمریکایی اجازه و امکان ورود به کشور را داد!] در این صورت ما می‌خواهیم بفهمیم، فقط می‌خواهیم بفهمیم. نه این که اعتراض کنیم که آیا عقیده جریده در این باب چیست؟ آیا باید برای ترقی صنعتی، اصول کاپیتالیسم، همان کاپیتالیسمی که کارل مارکس و پیروانش بر ضد آن اعلان جنگ داده‌اند، در ایران جاری [شود] یا این که باید با همین حال فلاکت صبر نمود و راه‌حل دیگری پیدا نمود؟...»

در پاسخ این نوشته بود که قسمت دوم «حقیقت و سنج سخ» نوشته شد. ۲۴. روزنامه حقیقت در شرایطی که ایران هنوز از لحاظ تاریخی دوران ماقبل سرمایه‌داری را پشت سر نگذاشته بود، از سرمایه‌گذاری‌های داخلی جانب‌داری می‌کرد. به عنوان مثال می‌توان مطلبی را از شماره ۶۶ (۴ ثور ۱۳۰۱) آن نقل کرد که به مناسبت افتتاح نخستین کارخانه کبریت‌سازی در ایران (تبریز) نوشته شده:

«اولین کارخانه کبریت‌سازی در ایران»

این کارخانه را حاج محمدرحیم و حاج محمدباقر خوبی در تبریز تأسیس کرده‌اند. تمام ماشین‌ها و لوازماتش در خود تبریز با زحمت استاد‌های ایرانی ساخته شده است. در این کارخانه به واسطه قوه دستنی روزی شصت هزار قوطی کبریت تهیه می‌شود. از طرف مؤسسين این کارخانه پیشنهادی عبارت از مواد ذیل به وزارت فریاد عامه داده شده است که به تصویب دارالشورای ملی برسد:

- ۱- انحصار کارخانه کبریت‌سازی تمام ایران به مؤسسه مزبور به مدت ۶۱ سال.
 - ۲- معاف بردن کارخانه فوق‌الذکر از تمام عوارض گمرکی در موقع ورود ماشین‌های لازمه.
 - ۳- اجازه تأسیس شعبه در سایر نقاط ایران.
 - ۴- مساعدت از طرف دولت در تأسیس و فروش محصول کارخانه.
- مؤسسين در مقابل پیشنهاد فوق، اجرای مواد ذیل را تعهد می‌کنند:
- ۱- عدم حق دخالت خارجه در شرکت سهام و غیره.
 - ۲- تا پنج سال تمام نواقصات کارخانه را باید به اتمام برساند.
 - ۳- بعد از بیست سال از منافع خالص صدی ۵ به مصارف معارف بدهد.

۴- تأمین معاش و حفظ الصحة کارگر و مستخدمین را کاملاً عهده‌دار می‌شوند.

ما در باره نفع و ضرر این کارخانه نسبت به مالیه امروز اظهار عقیده نمی‌کنیم. اما مؤسسين کارخانه را در این کار خیر تبریک گفته، به اولیای امور و وکلای مجلس یادآوری می‌کنیم که باید برای تشویق تمام تجار و مستولین ایران پیشنهاد آقایان را به زودی تحت نظر دقت بیاورند و نسبت به تبعه‌های خارجه به ایشان گذشت مهم و عملی نمایند و سایر تجار را نیز توصیه می‌کنیم برای حفظ آزادی و استقلال مملکت، برای ترقی ملت، ناسی به آقایان فوق‌الذکر کرده، برای سایر قسمت‌های لازمه به فکر تأسیس کارخانجات بیفتند و دولت را نیز تذکر می‌دهیم نوعی کنند که امتیازات در روی کاغذ نماند.

ناگفته نماند که بحث درباره کارخانه کبریت‌سازی سال‌ها پیش از زمان انتشار مقاله مورد بحث صورت گرفته است. در شماره ۱۸ (۱ صفر ۱۳۲۵ / ۱۶ مارس ۱۹۰۷) ۲۵۱ اسفند (۱۲۸۵)) روزنامه امید، چاپ تبریز در مقاله‌ای تحت عنوان «کبریت» پس از ذکر مطالبی در تاریخچه اختراع کبریت و ترکیبات و انواع آن چنین نوشته است:

«... دو سه سال است کارخانه‌های کبریت خیلی اهمیت پیدا کرده‌اند و هر سال اهمیت خود را می‌افزایند. این نیست مگر از غیرت مغربیان. امیدواریم که هموطنان همتی نموده، اقلاً کارخانه مختصری بیاورند که رفع احتیاج نماییم.»

و در شماره بعد آن روزنامه که در تاریخ ۲۷ صفر ۱۳۲۵ / ۱۱ آوریل ۱۹۰۷ [۲۱ فروردین ۱۲۸۶] منتشر گردیده، چنین بشارت داده شده است:

«مژده»

بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست
سال گذشته آن چه را در آسمان می‌جستیم، امسال در تبریز پیدا کردیم
کارخانه کبریت‌سازی به همت چند نفر از وطن پرستان تشکیل شده و
عجالتاً [کبریت را] با دست درست می‌کند. بقیه‌اگر هموطنان همت کنند ما شین
هم خواهند آورد.

هر قوطی از این کبریت‌ها صد دینار است و اگر طالب داشته باشد، ارزان‌تر
خواهد شد. چنین مشهور است که شمع گچی هم می‌ریزند.
عجالتاً به این زبان الکن باعثان ابن امر خیر را نهیت می‌گوییم و از

هموطنان خواهشمندیم که به ارزانی کبریت‌های خارجه گول نخورند و گرنه این هم مثل کارخانه قند طهران خواهد شد.»

توضیح این که پیش از آن، در سال ۱۳۰۸ هـ ق یک کارخانه کبریت‌سازی در خزاین (الهبه)، واقع در نزدیکی تهران آن روز توسط کمپانی روس ایجاد شده بوده که در نتیجه رقابت کبریت اتریش و سوئد بسته شده بوده است. کارخانه قند کهریزک میرزا علی خان امین‌الدوله که در اواخر سال ۱۳۱۳ هـ ق به تولید قند آغاز کرده بود، در نتیجه رقابت و کارشکنی روسیه ورشکست شد. رک محمد علی جمالزاده: گنج شایگان، ج ۲، کتاب تهران: ۱۳۶۲، ص ۹۴ و ۱۰۰-۹۹ و...

۲۵. شفق سرخ بعدها نیز باز به همین موضوع مراجعت کرد. در سرمقاله شماره ۱۸ (۵ نور ۱۳۰۱) همان روزنامه، تحت عنوان «آیا ایران به طرف انقلاب می‌رود!» چنین می‌خوانیم:

«... جریده حقیقت هم که متظاهر به سوسیالیسم است و در سرلوحه خود شعار سوسیالیست‌ها را قرار داده است، نیز معتقد به ایجاد سرمایه و به کار انداختن منافع اقتصادی مملکت می‌باشد و در طی مقاله‌ای که شفق سرخ مختصر انتقادی از آن نمود، کاملاً معترف به این نکته می‌باشند...»

۲۶. مارکس کتاب مبارزه صنفی (طبقاتی) در فرانسه را در سال ۱۸۵۰، یعنی ۲۱ سال پیش از وقوع حادثه کمون پاریس نوشته، بنابراین در این اثر سخنی نیز در باره تأثیر شکست کمون، بر سقوط بین‌الملل نرفته است. شاید منظور نویسنده مقاله کتاب جنگ داخلی در فرانسه بوده که بلافاصله بعد از شکست کمون ولی پیش از انحلال انترناسیونال اول تصنیف گردیده است. با این همه در این که پس از شکست کمون پاریس، در نتیجه تشدید سلطه ارتجاع در اروپا ادامه فعالیت انترناسیونال در اروپا بسیار دشوار گردید، جای تردیدی نیست. در نتیجه دشواری ادامه فعالیت انترناسیونال اول در اروپا و کارشکنی‌های آتارشیست‌ها در کار آن بود که کنگره لاهه - منعقد شده در سال ۱۸۷۲ - تصمیم به انتقال شورای عمومی آن به ایالات متحده گرفت و در حقیقت با انتقال ستاد مرکزی انترناسیونال اول به ایالات متحده، آن سازمان عملاً به حالت تعطیل درآمد تا در سال ۱۸۷۶ انحلالش رسماً اعلان گردید.

۲۷. یک سال بعد، در شماره ۶ (۲۷ حوت ۱۳۰۱ = ۱۸ مارس ۱۹۲۳) روزنامه کار - جانشین اقتصاد ایران که آن نیز جانشین روزنامه حقیقت بود - مقاله‌ای تحت عنوان

«کمون پاریس» به مناسبت سالگرد انقلاب ۱۸ مارس ۱۸۷۱ انتشار یافت. در این مقاله چنین آمده بود:

«پنجاه و دو سال قبل از این، یعنی [در] ۱۸ مارس ۱۸۷۱ مسیحی، یک واقعه تاریخی حزن‌انگیزی روی داد که آن واقعه همیشه در نظر کارگران دنیا محسوم بوده. آن روز را روز تاریخی مبارزه سرمایه و کار محسوب داشته و آن واقعه را به کمون پاریس موسوم کردند...»

این مقاله پس از شرحی مختصر از تحولات کمون با جملات زیر پایان می‌یابد:

«... این بود خلاصه‌ای از تاریخ کمون، یعنی آن روزی که فقرا و کارگران فرانسه برای سعادت نوع خود قدم به مبارزه با دشمنان حیات خود گذاشته و برای حفظ حیثیات و شرافت صنفی مرگ را استقبال نموده و خود را محو و نابود ساخته و بیضت کارگری را به تمام عالم و کارگران دنیا به یادگار سپرده و سرمشق دادند.»

لازم به تذکر است که حادثه کمون پاریس در مطبوعات فارسی نخستین بار در شماره ۴۱۲ روزنامه ایران (اسفند ۱۲۵۸) [۸ مارس ۱۸۸۰] و به نقل از روزنامه اختر، چاپ استانبول منعکس گردید:

«... یک وقت در اثنای محاربه پروس و فرانسه، اصحاب این اعتقاد به نام کومونی و (انترناسیونال) شهرت یافته، نزدیک بود که فرانسه را محو و منقرض نمایند...»

۲۸. سلسله مقالات «حفظ آزادی از وظایف ملت است» که در ۱۱ قسمت از شماره ۴۹ تا ۶۰ حقیقت به چاپ رسیده و نام نویسنده را در زیر خود ندارد، بنا به دلایل زیر به نظر می‌آید که به قلم پرویز (پیشه‌وری) باشد:

- ۱- نویسنده اکثر سرمقاله‌هایی که نام نویسنده را در زیر خود دارند، ا. پرویز بوده و تمام سلسله مقالات یاد شده در جای سرمقاله به چاپ رسیده است.
- ۲- هماهنگی سبک و شیوه نگارش و پرداخت این مقالات با مقالاتی که امضای پرویز را دارند.
- ۳- در سرمقاله شماره ۹۵ (۲۱ جوزا ۱۳۰۱) حقیقت که امضای ا. پرویز را در زیر خود دارد، تصریح گردیده است که نویسنده مقالات فوق، پرویز بوده است؛ به قرار زیر:

«... ما یکی از مقالات مسلسل "حفظ آزادی از وظایف ملت است" را به مسئله مطبوعات اختصاص دادیم. قارئین می‌دانند که در آن مقاله ما فقط خیانت‌های اشراف را در عالم مطبوعات نشان داده بودیم. ما در آن مقاله می‌خواستیم ثابت کنیم که حب ریاست و آنتریک زمام‌داران، پول و وعده‌های گوناگون منتظرالوزاره‌ها مانند سایر قسمت‌های حیات اجتماعی ما، مطبوعات را نیز خراب کرده است...»

۴- سرمقاله شماره ۱۱۳ (۱۳ بهمن ۱۳۲۲) روزنامه آژیر که ۲۲ سال بعد از نگارش این سلسله مقالات به توسط پیشه‌وری نوشته شده. چنین شروع می‌شود:

«حفظ آزادی از وظایف ملت است» این جمله را در مدرسه به ما یاد دادند... آن مدرسه قبل از دوره بیست ساله رضاخان وجود داشت ...

باری قویم‌الدوله معلم ما بود. به ما حکمت عملی درس می‌داد. برای ما از ولتر و روسو سخن می‌گفت. ولتر و روسو از اعماق قرن هیجدهم پیام‌های آزادی‌خواهانه خود را به وسیله او به ما ابلاغ می‌کردند. ما هم لبیک اجابت گفتیم. نمی‌دانم این آموزگار ما زنده است یا نه. اگر زنده است حتماً اثر مواعظ و درس‌های خود بی‌خبر است. ولی ما از او ممنونیم که ما را به زندان قصر هدایت کرد. راه تبعید را به ما نشان داد. ما را از راه بدر برد. راستی چقدر بدر شدن از راهی که دشمنان خلق سالک آن هستند لذت دارد...»

[مقالات و ترجمه‌هایی از قویم (قویم‌الدوله سابق) در سال اول، ش ۴ (آبان ۱۳۰۴) و ش ۱۱ (تیر ۱۳۰۵) و سال دوم، ش ۱ (دی ماه ۱۳۰۵) به چاپ رسیده است. آیا وی همان قویم‌الدوله مورد اشاره پیشه‌وری است؟]

۵- در شماره ۴۲ (۳۰ تیر ۱۳۲۲) روزنامه آژیر، تحت عنوان «از اندیشه‌های ۲۱ سال پیش ما» چنین می‌خوانیم:

«حفظ آزادی وظیفه ملت است»

زیر عنوان فوق در روزنامه حقیقت مقاله اجتماعی نوشته، می‌خواستیم به توده‌حالی کنیم که اگر خود متشکل نشده، از آزادی و حقوق خود نگه‌داری نمایند، نه شاه، نه وزیر، نه پیشوا، نه پهلوان، بالاخره هیچ کس این کار را برایش انجام نخواهد داد: اینک یکی از مقاله‌ها که روزنامه شفق سرخ ضمن قسمت مطبوعاتی خود، خلاصه آن را چاپ و منتشر کرده بود.

حقیقت شماره ۳۹ [۴۹ درست است]

حفظ آزادی وظیفهٔ یک ملت است

در سرمقاله مفید و خوبی در این شماره حقیقت خواننده شد که این مسئله را تشریح می‌کرد: تنها وضع و تدوین قوانین فایده ندارد و تنها گرفتن مشروطیت برای سعادت‌تمندی ملت کافی نیست. قوانین باید اجرا شود و مشروطه باید در اثر مجاهدت متمادی آزادی‌خواهان صورت عمل و فعلیت به خود بگیرد. اعیان، اشراف و پرورش یافتگان استبداد هرگز به اجرای اصول مشروطیت مایل نیستند. این ملت است که نباید بگذارد به حقوق او تجاوز و تعدی بشود. ملت امروز سخت متوحش است. او عملی شدن قانون اساسی را می‌خواهد. انجمن‌های ایالتی و ولایتی را تقاضا می‌کند. او می‌خواهد قوانینی که در اثر مجاهدت و فداکاری به دست آمده است، عملی شود و مورد استفاده قرار گیرد...

###

خلاصه همان نظریه‌هایی را که ما [علی دشتی] در چند سرمقاله اخیر شفق سرخ نشر کرده بودیم تعقیب کرده و به علاوه نسبت به حبس و تبعید آزادی‌خواهان و توقیف جراید و تهدیداتی که نسبت به مطبوعات می‌شود، تعرض کرده بود.

شفق سرخ شماره ۹، ۹ حمل ۱۳۰۱ = ۳۰
مارس ۱۹۲۲.

۲۹. منظور «اعلامیه حقوق بشر» است که در جریان انقلاب کبیر فرانسه، در ۲۶ اوت ۱۷۸۹ به تصویب مجلس مؤسسان برآمده از متن انقلاب رسید.

۳۰. سرزمین ایرلند در سده ۱۲ میلادی تحت فرمانروایی انگلستان درآمد و مبارزات استقلال خواهانهٔ مردم ایرلند به اشکال مختلف از همان زمان شروع گردید که هنوز هم بعد از هشت قرن پایان پذیرفته است. به دنبال تشدید مبارزات آزادی‌بخش ایرلندی‌ها در زمان جنگ جهانی اول، استقلال مشروط بخشی از سرزمین ایرلند (بخش جنوبی آن) در سال ۱۹۲۱ از طرف انگلستان به رسمیت شناخته شد. اما مبارزه برای انقای شرایط اسارت‌بار استقلال که در سال‌های بعد بالمره از بین برده شد و نیز آزاد کردن ایرلند شمالی از زیر سیطرهٔ بریتانیا ادامه یافت و هنوز هم ادامه دارد.

۳۱. متن خبر که در شماره ۴۹ حقیقت به چاپ رسیده، به قرار زیر است:

«... از قرار خبر غیرمستقیم که تحصیل کرده‌ایم، در مقامات رسمی مذاکراتی راجع به انقای حکومت نظامی و ... جریان دارد و اخیراً از بعضی مقامات

پیشنهاد شده که حاکم نظامی از شغل قشونی استعفا نموده، به ریاست نظمیّه انتخاب شود!!!»

متن نامه‌ای نیز به امضای «وزارت جنگ - رضا» مورخ ۱۳ جدی (دی) ۱۳۰۰ خطاب به رئیس‌الوزرای وقت که در آن پیشنهاد گردیده که «... مقرر فرمایید ریاست نظمیّه را به عهده محمود آقا خان سرتیپ، حاکم نظامی محول و موکول دارند...» در ص ۲۵۸ جلد اول تاریخ مختصر احزاب سیاسی ملک‌الشعراء بهار (ج ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲) مندرج است.

۳۲. در اواخر سال ۱۳۰۰ برای بازگرداندن وثوق‌الدوله که پس از عملی نشدن قرارداد ایران و انگلیس در آستانه کودتای ۱۲۹۹ به اروپا رفته بود، زمینه‌چینی‌هایی به عمل آمد. در مورد این زمینه‌چینی‌ها مقاله‌ای در شماره ۵۵ (۱۷ جمل ۱۳۰۱) حقیقت تحت عنوان «وثوق‌الدوله» درج گردیده که نقل قسمت‌هایی از آن روشنگر تواند بود. نویسنده مقاله به این سؤال که آیا توطئه مراجعت وثوق‌الدوله عملی و قابل اجراست؟ چنین پاسخ داده:

«آشنایان به سیاست امروز دنیا و مطلعین به اصول اجتماعی خوب می‌دانند که این عملیات غیرقابل اجرا است، زیرا: وثوق‌الدوله دیروز با وجود قشون انگلیس در ایران، با فشار حکومت نظامی و بالاخره با نفوذ کامل دولت انگلیس در سیاست دنیا، موفق به اجرای آن قرارداد می‌شوم نشد. امروز چگونه می‌تواند به ایران مراجعت کرده، مواد مهمه قرارداد را به طور غیرمستقیم - همان‌طور که پارسال در همین موقع آقا سیدضیاء‌الدین می‌خواست آن نقشه را اجرا کند و نتوانست - به موقع اجرا گذارد؟ وسایلی که دیروز برای اجرای مقاصد لرد کرزن برای وثوق‌الدوله موجود بود و با وجود آن موفق به اجرای آن نشد، امروز آن وسایل در دنیا وجود ندارد، تا چه رسد به ایران ...

وثوق‌الدوله و کارکنان او در لندن و طهران بدانند که اگر دیروز برای آنها ممکن بود به قول روزنامه تان ملت ایران را به ثمن بخش، یعنی هر نفری را به صد دینار بفروشد، ولی بالاخره با مخارج زیادی که سفارت انگلیس برای پیشرفت آن نمود، حزب درست کرد، روزنامه مخصوص برای اغفال ملت تأسیس نمود، باز شکست خورده، مجبور به جلای وطن گردید، امروز به طریق اولی برای پیشرفت مقاصد او زمینه حاضر نیست...»

بالاخره نویسنده حقیقت در ادامه مطلب خطاب به هوادارانش چنین می‌نویسد:

«... از این خیالات خام صرف‌نظر کنید، زیرا معبود شما لرد کردن هم به همین حالت لاتکلیفی امرار حیات می‌کند و نمی‌داند فردا بر سرش چه خواهد آمد. شما خوب است با همان ثروت‌هایی که از دست‌رنج ملت بدبخت ایران سرفت [کرده] و اندوخته‌اید، امرار حیات و تعیش کنید و وسایل راحتی شما در لندن هرگونه فراهم است. وضعیت دنیا دیگر اجازه استفاده به شماها نمی‌دهد. یک دفعه از جنگ انتقام ملت خلاص شدید. دیگر خود را به تهلکه نیندازید. در خاتمه متذکر می‌شویم که خبر ورود وثوق‌الدوله به سرحد مصادف با یک انقلاب خونین خواهد شد که تمام ایرانیان بر ضد او قیام خواهند کرد. ملت ایران دیگر فراموش‌کاری را فراموش کرده است.»

لازم به تذکر است که وثوق‌الدوله در سال ۱۳۰۱ شمسی به ایران بازنگشت و تنها چند سال بعد، پس از استحکام قدرت دیکتاتوری رضاخان و گرفته شدن تأمین مالی و جانی برای وی به وسیله انگلیس، در سال ۱۳۰۴ به ایران بازگشت و وکیل و وزیر گشت و میلیون‌ها ثروت اندوخت و در ۱۳۲۹ شمسی درگذشت. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۵۷. ج ۶. ص ۱، ص ۳۵۲.

۳۳. منظور سرکشیک‌زاده، مدیر روزنامه اتحاد است که بعد از قبول تبعیت ایران در سال ۱۳۳۶ ق مدتی رئیس بلدیة قزوین بوده است.

۳۴. پیمانی که بعد از پایان جنگ جهانی اول، در ژوئن ۱۹۱۹ بین مستفقین و آلمان و متحدانش یا به عبارت دیگر بین غالبان و مغلوبان جنگ بسته شد. در یکی از شماره‌های حقیقت در باره این صلح چنین نوشته شده است:

«... آن روز دولت آزادی‌کش انگلیس تصور می‌کرد که کنفرانس صلح و رسای را آلت اجرای مقاصد شرم‌جیانگری خود کرده. به نام عدالت مثل همیشه سایر ملل را به طور مستقیم و غیرمستقیم در تحت رقیبت خود درخواهد آورد. به این واسطه قراردادهایی بر کنفرانس مزبور تحمیل کرد. ولی چون قراردادهای مزبور برخلاف استقلال ملل بود، کاملاً مثل قراردادهای کنگره وینه عملاً ملغی [شد] و چندی نگذشت که خود آن‌ها هم فهمیدند که نقشه آن‌ها باطل شده و مجبور شدند فکر جدیدی بنمایند و کنفرانس زن را دعوت به انعقاد کردند...» (شماره ۵۵)

۳۵. سید مسلم شخصی بود عراقی الاصل و از عواملی که برای اجرای قرارداد ۱۹۱۹ تبلیغ می‌کرد. وی بعدها در زمان نخست‌وزیری اول قوام‌السلطنه در سال ۱۳۰۰ به ریاست بلدیة (شهرداری) حضرت عبدالعظیم منصوب گردید.

۳۶. پیشه‌وری بعدها در شماره ۵۸ (۳ شهریور ۱۳۲۲) روزنامه آژیو با اشاره به این مقاله چنین نوشت:

«اقتباس از شماره ۵۴ حقیقت.

حفظ آزادی وظیفه ملت است.

مقاله زیر را ۱۶ حمل ۱۳۰۱، آوریل ۱۹۲۲، یعنی ۲۱ سال پیش، هنگام وزارت جنگ شاه سابق، به مناسبت توفیق جراید آزادی‌خواه و حرکات مرتجعانه او در شماره ۵۴ روزنامه حقیقت چاپ و انتشار دادیم.

قشون و ملت

... تو که هستی؟ تو یک نفر توکر ملت بیشتر نیستی! قشون اولاد تو نیست. مخارج قشون را از کیسه خود نمی‌دهی! تو نمی‌توانی قشون ایران را برخلاف ملت در دست مرتجعین آلت قرار بدهی... تو اگر می‌خواهی حقیقتاً برای ملت کار بکنی، باید تابع قوانین ملی بشوی و خود را یک نفر مستخدم ملت و مجری و حامی آزادی دانی... و هم می‌توانید پشت و پناه مرتجعین و حافظ استبداد شده...

و در پایان چنین می‌افزاید:

به طوری که ملاحظه می‌فرمایید سردار سپه شوق ثانی را انتخاب کرده، چیزی که از سلطنت ۲۰ ساله خود همراه بردند، حمید و ثنای مسعودی‌ها، آه و ناله مظلومین، تنفر و انزجار ملت و ناسزا و نفرین ستم‌بندگان ایران بود.

افسرانی که امروز راه او را پیش گرفته‌اند، تصور نمی‌رود کارشان به آن جا هم بکشند. زیرا امروز کارها خیلی سریع‌تر انجام می‌گیرد و چشم و گوش ملت هم از آن روز بازتر است.»

گفتنی است که در همین شماره آژیو سرمقاله‌ای تحت عنوان «آقای وزیر جنگ سپهبد امیراحمدی بخوانند» چاپ شده که در آن به افسرانی که خواب دیکتاتوری را می‌دیدند، حمله شده است. باید خاطر نشان ساخت که مطالب فوق نیز دلیل دیگری

است بر نوشته شدن سلسله مقالات «حفظ آزادی...» به قلم پیشدوری.

۳۷. رضاخان در نخستین سالگرد کودتا طی ابلاغیه بالابلندی تأکید کرد که «... مسیّب حقیقی کودتا منم» در باره این ابلاغیه در صفحات آینده سخن خواهد رفت.

۳۸. وقتی مجلس سوم بر اثر بحران ناشی از نقض بی طرفی ایران در جنگ اول جهانی و تجاوز نیروهای بیگانه به خاک کشور در اوایل آبان ماه ۱۲۹۴ تعطیل گردید، یک دوره فترت ۶۷ ماهه در تاریخ مشروطیت ایران آغاز شد. وثوق الدوله برای آن که بتواند قرارداد ۱۹۱۹ را از تصویب مجلس بگذراند، دست به کار یک انتخابات فرمایشی شد. در بسیاری از ایالات و ولایات کاندیداهای طرفدار او از صندوق‌ها درآورده شدند و چون باز عناصر دموکرات از بعضی از شهرها چون تبریز انتخاب گردیدند، تشکیلات حاکمه دریافت که با وجود چنان عناصری تصویب قرارداد خالی از اشکال نخواهد بود. از این رو از برپایی مجلس سرباز زدند و افتتاح مجلس چهارم تا تیرماه ۱۳۰۰ به تعویق افتاد. بنابراین بسیاری از نمایندگان مجلس چهارم فرمایشی و هوادار قرارداد ۱۹۱۹ بودند. میرزاده عشقی «مستزاد مجلس چهارم» را به مناسبت پایان یافتن همین دوره قانونگذاری سروده و در آن از مجلس چهارم به عنوان «ننگ بشر» یاد کرده است (کلیات مصور میرزاده عشقی، ج هفتم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، صص ۴۶-۴۴). و شاعری به نام علی آزاد به مناسبت پایان همان دوره شعری سروده که در شماره ۴۴ (جوزا ۲۰۱۳) روزنامه کار به چاپ رسیده است:

شکر خدا که مجلس چهارم تمام شد / از شر او خلاص خواص و عوام شد
باقی نماند از وکلایش به غیر ننگ / کم‌تر در آن میانه کسی نیک نام شد
جمعی وکیل خائن ایران خراب کن / بختند هرچه در سر بی مغز خام شد...
گروهی از آزادی‌خواهان و مدیران جراید که به اتفاق فرخی بزدی به منظور اعتراض علیه قانون‌شکنی‌های رضاخان وزیر جنگ در سفارت شوروی متحصن شده بودند، در اوایل اردیبهشت ۱۳۰۱ «اتباه‌نامه»‌ای خطاب به مجلس چهارم که در صدد محروم کردن متحصنین از حقوق مدنی برآمده بود، انتشار دادند که در قسمتی از آن چنین آمده بود:

«... مجلس چهارم! همان روز افتتاح تو سی کروم ملت ایران از حقوق مدنی محروم شدند.

مجلس چهارم! آیا در مقابل تو مدبر روزنامه را سلاق زدند و تو ساکت نشستی؟

مجلس چهارم! آیا در برابر تو آزادی‌خواهان را تبعید نکردند و تو دم

فروستی؟

مجلس چهارم! آیا با وجود تو بنون محاکمه حکم اعدام ندادند و تو ندیده

انگاشتی؟

مجلس چهارم! آیا حکومت نظامی را در مرکزی که تو در آن ابراز

موجودیت می‌نمایی، نگاه نداشتند. در حالی که تو مشغول تصویب مقرری شاه

مخلوع بودی؟ ...»

با این حال در باره این مجلس نظرهای دیگری نیز ابراز گردیده است. از جمله

می‌توان به نظر سیدحسن مدرس اشاره کرد که در جلسه ۲ میزان (مهر) ۱۳۰۱ همان

مجلس، ضمن پاسخ به اعتراضات معتمدالتجار - نماینده آذربایجان - به

قانون‌شکنی‌های سردار سپه (رضاخان) وزیر جنگ، در باره مجلس چهارم چنین

اظهار نظر کرد:

«... اما این که فرمودند، بعضی اظهار بدبینی به مجلس می‌کنند، بنده این را

نفهمیدم و اثر چنین چیزی هم باشد به غیر حق است. در سه دوره تئینیه که من

بوده‌ام و اغلب آقایان هم بوده‌اند، این مجلس از اول تشکیل خدماتی که به

مملکت کرده است، بنده کم سراغ دارم در دوره‌های سابق چنین خدماتی شده

باشد. یکی از عملیات مهم این مجلس لغو شدن قرارداد است که به واسطه

وجود این مجلس رد شد. قراردادی که همه می‌دانیم چه قدر برای مملکت

مضر بود و آثارش تا موقع انعقاد مجلس باقی بود. [از طرف بعضی‌ها: قرارداد

بک کاغذ بود ولی تحمیلاتش عملاً هست!] پلیس جنوب که از آثار مشنومه

قرارداد بود. ملغی و مستشار که تا موقع انعقاد مجلس در خانه من و شما و همه

بود. لغو گردید. این‌ها تمام به برکت وجود این مجلس بوده است. چرا خدمات

را قدردانی نکنیم؟ بنده تقدیس می‌کنم این مجلس را که از اول خدماتی کرده‌اند

و لاف‌زنی ضرری نرسانیده‌اند...»

۳۹. بره‌کشی در عرف سیاسی اصطلاحاً به آخرین روزهای عمر یک دوره قانون‌گذاری

گفته می‌شد که انتخابات دوره بعدی در آن مدت برگزار می‌گردید. مستوفی در آخرین

روز رئیس‌الوزرای خود در اواخر دوره چهارم، در نطقی که به قول عشقی «چون

توپ صدا کرد» و «مشت همه وا کرد» این اصطلاح را چنین استعمال کرده است:

«موقع بره‌کشی فرا رسیده است و معده من برای بره خوردن مستعد نیست...»

۳۰. مالیات طواحین یا آسیاب‌ها در اوایل حمل (فروردین) ۱۳۰۱ در مجلس مطرح و سلیمان میرزا اسکندری در مخالفت با این لایحه [شاید هم طرح] سخنان جالبی ایراد کرده است که در حقیقت شماره ۵۰ (۹ حمل) نقل گردیده. در قسمتی از نطق سلیمان میرزا چنین آمده است.

«... آسیاب ملک ممولین است. این مالیات را من غیر رسم تمام اشخاصی که نان می‌خورند باید بدهند و اعیان و اشراف که پلو و خوراک‌های مختلف گوناگون می‌خورند و تناول می‌فرمایند، در بیست و چهار ساعت یک لقمه نان را هم با کمال تفنن میل می‌فرمایند و به اندازه آن یک لقمه نان مالیات می‌دهند و بیشتر را باید فقرا بپردازند. پس چون آسیاب ملک است و متعلق به ممولین می‌باشد، بیشتر است مالیات را بر عایدات بگذارند. خواه از آسیاب، خواه از املاک، خواه از درشکه و غیره...»

۳۱. بحث در بارهٔ مقرری محمدعلی میرزا، روز ۸ دلو (بهمن) ۱۳۰۰ در مجلس شورای ملی صورت گرفت. در این جلسه سلیمان میرزا لیدر اجتماعیه با اختصاص مقرری به محمدعلی میرزای مخلوع به شدت مخالفت کرد و در قسمتی از سخنان خود در این خصوص گفت:

«... با این ترتیب عسرت و فلاکت ملت، هرگز راضی نمی‌شوم یک دینار به محمدعلی میرزا بدهند ... مالیات این مملکت را که دینار دینار از رعایای بدبخت فلک‌زده گرفته می‌شود، به اشخاصی بدهند که به مملکت خیانت کرده‌اند. با این هفتاد و دو هزار تومان می‌توانیم خیلی اصلاحات بکنیم. برای جمعیت فقیر و بی‌بضاعت مدارس تأسیس کنیم ... برای کسی که این مجلس را به سوپ بسته، شخصی که مثل میرزا ابراهیم آقا نمایندهٔ آذربایجان، ملک‌المتکلمین، میرزا جهانگیرخان و قاضی [ارداهی] را کشته، من جرئت این که ورقهٔ سفیدم را بدهم ندارم. خودم را در نزد خدا و خلق و ارواح شهادی راه آزادی مسئول می‌دانم. من یک دینار تصویب نمی‌کنم به محمدعلی میرزا داده شود...»

روزنامهٔ حقیقت [شماره ۱۵ (۱۱ دلو ۱۳۰۰)] بعد از نقل مذاکرات مجلس، خطاب به محمدهاشم میرزا، یکی از نمایندگان طرفدار تصویب مقرری چنین می‌نویسد:

«اگرچه ما غیر از این نتیجه دیگری را از این مجلس که اکثریت آن متشکل از هیاکل ارتجاع و سرآمدان استبداد و کینه‌پرستی است، منتظر نبودیم، ولی باز در این موقع از اظهار عقیده خود ناچاریم:

آقای محمدهاشم میرزا! گویا به نظر شما هزاران هزار نفوس بی‌گناه که در دفع فتنه محمدعلی میرزای خائن به خاک سیاه نشستند، زن‌ها و بچه‌های معصوم که فدای راه حریت و گرفتار جنگال ... ایران نبودند؟ و حفظ شرف و حیثیت آن‌ها حفظ آبروی اهالی نبود؟ ... آقای محترم آیا محمدعلی میرزا املاک خود را که حالا جزو خالصه شده، از بطن ... خود درآورده و یا به کد یمین و عرق جبین کسب نموده است که در عوض آن بایستی بیوه‌زنان و رنجبران ایرانی سالیانه مبلغ سی هزار تومان تهیه کرده و برای مخارج شهوت‌رانی و بداخلاقی بزرگ‌ترین دشمن خود، یعنی شاه مخلوع به خارج بفرستند! ...»

در شماره ۱۷ (۱۶ دلو ۱۳۰۰) حقیقت در ستون «واردات اداری» به مناسبت تصویب حقوق سالانه محمدعلی میرزای معزول مقاله‌ای درج گردیده است که قسمت‌هایی از آن نقل می‌گردد:

«روز گذشته بعد از یادهای تلخی که یکی از وکلای مجلس از اعمال شاه سابق نمود، باز اکثریت حقوق سی هزار تومان را تصویب کرد...
... مگر ما ضامن زندگانی قاتلین خود هستیم؟ مگر ما همیشه محکوم به این هستیم که پول نیغ جلااد را به طور پیشکی بدهیم و از زانری او بیوسیم ...
... اگر ارواح شهدای راه حق از همان وکلایی که روحانی نیز تشریف دارند، به مقام بازخواست برآیند و صورت مخارجی را که در این مدت شده و می‌شود از آن‌ها بخواهند و در جواب بشنوند که سالی سی هزار تومان مال ملت را به قاتل آن‌ها می‌دهیم، چه خواهد گفت؟ ...»

اگر ماهی صد تومان برای مخارج کلیه مدارس یک شهر ایرانی می‌رسد، آن روزی صد تومان ما حلال بندگان اعلیحضرت باد! اگر در تمام ایران تنها یک مدرسه ایتم برای بازماندگان شهدا تأسیس کرده‌ایم ماهی دو هزار و پانصد تومان نثارش باد! ..

آنچه می‌شد اگر همکارها، کاسه‌لیس‌ها، شرکا و همدست‌های محمدعلی میرزا که امروز هنوز بزرگان ما هستند و کورورها ثروت دارند و سابقه حقوق در میان‌شان موجود است، این یک فداکاری را به نام هم‌قطاری و «اصالت»

می‌کردند و این پول را ایشان از کیسه خود می‌پرداختند و ...»
 ۴۴. اعتصاب معلمین تهران به دنبال تعیین شش ماهه پرداخت حقوق در زمستان ۱۳۰۰ به وقوع پیوست و به درگیری‌های خیابانی کشید. این اعتصاب یکی از علل سقوط کابینه قوام‌السلطنه در آخر دی ماه ۱۳۰۰ بود. روزنامه حقیقت اخبار این اعتصاب را به تفصیل منعکس کرده و مصاحبه جالبی نیز تحت عنوان «گفتگوی مخیر ما با یکی از معلمین» (اعتصابی) در شماره ۳ (۱۲ جدی ۱۳۰۰) آن روزنامه درج گردیده است که به جهت دارا بودن ارزش تاریخی عیناً نقل می‌گردد:

«مخیر - عده معلمین که اعتصاب کرده‌اند، چقدر است؟
 معلم - معلمین مدارس ابتدایی و متوسطه و دارالفنون و دارالمعلمین متجاوز از پانصد نفر می‌شود و همه این افراد از کنار خود کناره [گرفته] و اعتصاب سوده‌اند.

مخیر - چند باب مدرسه دولتی در طهران است؟
 معلم - در طهران سی باب مدرسه ابتدایی پسران و ده باب مدرسه ابتدایی دختران و هشت باب مدرسه متوسطه مردانه و یک مدرسه دارالفنون و یک باب مدرسه دارالمعلمین و یک باب مدرسه دارالمعلمیات و یک باب مدرسه طیبی و یک باب مدرسه موزیک وجود دارد. تقریباً دوسه باب مدرسه دیگر هم وجود دارد که جزء تشکیلات نظام و غیره است.

مخیر - مدارس نسوان هم اعتصاب کردند؟
 معلم - مدارس نسوان روز اول اعتصاب ما کار می‌کردند ولی در روز دوم جمعیت ما به چند نفر از پیرمردان امرداد که بروند و مدارس نسوان را تعطیل کنند. از آن روز مدارس نسوان هم اعتصاب کردند.

مخیر - مدیران مدارس راجع به اعتصاب چه عقیده داشتند و چه کردند؟
 معلم - مدیران از اول یا ما هم عقیده بودند و اختلاف ما در اعتصاب فقط یک روز بود. در روز سوم تعطیل یا ما مخالفت کرده و مخالف قول شرفی که به ما داده بودند، از ما کناره نموده، ساز نفاق زدند.

مخیر - مدیران در مخالفت چه نظریاتی داشتند؟
 معلم - علت این مسئله خیلی مفصل است. ناچارم مختصر بگویم. مدیران مدارس ابتدایی و متوسطه دولتی بیشترشان مردمانی هستند بی‌سواد [آن‌ها] در زمان‌های سابق روضه‌خوانی کرده، ضمناً مکتبی به اسم مدرسه داشتند.

دولت که خواست مدرسه تأسیس کند، مدرسه آنها را خرید و بدون امتحان آنها را مدیر قرار داد. این آقایان چون معلومات نداشتند و بدون لیاقت سرکار آمده‌اند، از وزارت معارف می‌ترسند و همیشه می‌خواهند خود شیرینی کنند. بنابراین مخالفت می‌کنند و آن مدیران عالم و فاضل با شرفی که با این‌ها همکاری می‌کنند مجبورند برده را ندریده، موافقت کنند.

مخبر- معلمین ماهی چقدر حقوق دارند؟

معلم - معلمین مدرسه ابتدایی رسماً بیست و پنج تومان و معلم متوسطه ساعتی چهار قران، معلمین دارالفنون و دارالمعلمین نسبتاً حقوقشان کافی‌تر است.

مخبر- چند ماه است حقوق شما نرسیده؟

معلم - شش ماه و چند روز است. از سرطان [تبر] تا امروز.

مخبر- در این مدت چه گونه گذران کرده‌اید و حالا چه می‌کنید؟

معلم - آری آقای چه گذرانی، فروش اثاثیه، قناعت، غیرت، نجابت و حجاب و

دل این‌ها سرمایه گذاران ما است.

مخبر- برای استحصالی حقوق چه اقداماتی کرده‌اید.

معلم - هیچ اقدام قانونی نمانده که ما نکرده باشیم، از مقام وزارت

[معارف] تا یک یک وزراء مکرر نوشتیم و استرحام کردیم. در قسمت مجلس از

رئیس مجلس تا تمام افراد برجسته و صلحای و کلا همه را دیدیم، به همه

گفتم، از همه استرحام نمودیم. دو ماه قبل ده روز اعتصاب کردیم. مقالات

نوشتیم. بیاتیه‌ها دادیم. حرف‌ها زدیم. پای ما از دویدن خسته و حنجره ما از

فشار حرف پاره شد. "کار رسوائی ما بر سر بازار کشید!"

مخبر- دولت در کار شما چه اقداماتی کرده؟

معلم - وزیر ما همیشه به ما حق داده، خندیده و مقاومت کرده، ولی از

ایشان کاری ندیدیم. شاید اثرش را بعداً ببینیم، اما آقای رئیس‌الوزرا به طور

رسمی و غیررسمی وعده فرمودند که در همین روزها وجه کافی تهیه کرده،

مرحمت کنند و نقداً سه هزار و دویست تومان شخصاً قرض کردند و دادند ولی

ما پول را پس دادیم و منتظر تمام شدن چند روزیم.

مخبر - از طبقات مردم و جراید مرکزی به شما چه مساعدتی شد؟

معلم - از وکلا فقط شاه‌مراد سلیمان میرزا برای ما در مجلس حرف زدند و

با مصدق السلطنه [که در آن تاریخ وزیر مالیه دولت قوام بود] طرف شدند. از

ضعیف‌پرستی شاهزاده مهنویم. اما جرایدی که به ما و مظلومیت ما رقت کرده، مساعدت نمودند. وطن، گلشن، تاراج‌ایران، بدر این‌ها هستند. از این روزنامه‌ها و از ضعیف‌دوستی‌شان متشکریم.

مخبر - از دوازده هزار نومانگی که برای مخارج وزارت معارف تخصیص شده است، به شما چه رسیده است؟

معلم - در این خصوص دلگرمی پیدا کرده‌ایم ولی هنوز کرسی بچه‌ها گرم نشده است.»

چند روز بعد از درج این مصاحبه در حقیقت، کار این اعتصاب همچنان که مذکور افتاد به درگیری خیابانی کشید. در گیرودار اعتصاب معلمان، سردار معظم خراسانی - تیمورتاش بعدی که به وزارت دربار رضاخان رسید و در نهایت به دست او هم کشته شد - برای خوش‌آیند رضاخان وزیر جنگ اظهار می‌دارد که «من استخوان پوسیده یک سرباز را با بیست معلم عوض نمی‌کنم.» از خبری که روز یکشنبه ۲۴ جدی ۱۳۰۰ در روزنامه سیاست چاپ شده چنین برمی‌آید که سردار معظم روز سه‌شنبه (شب چهارشنبه، ۲۰ جدی) اظهار داشته است که «استخوان یک نفر سرباز برای من مقابل ۲۰ معلم ارزش دارد.» در هر صورت همین سخن مایه‌بخش تظاهرات خونینی در فردای انتشار این خبر در تهران می‌شود. سرمقاله حقیقت شماره ۸ (۲۴ جدی ۱۳۰۰) تحت عنوان «فاجعه معارف» که امضای ا. فریدون را در زیر خود دارد، نمایاننده گوشه‌هایی از آن می‌باشد:

«روز پنجشنبه، ۲۱ جدی، ۲ به غروب مانده، عده زیادی از محصلین مدارس متوسطه و ابتدایی طهران به مناسبت نطق سردار معظم خراسانی بر ضد معارف در مجلس شورای ملی با بیرق سیاه که کلمات «احتضار معارف» بر آن نوشته بود، در میدان نوب‌خانه جمع و با فریادهای «زنده‌باد معارف!»، «یا مرگ یا معارف!» می‌خواستند به طرف مسجد شاه برای حضور در اجتماع و میتینگ که از طرف فلسفی [مدیر روزنامه حیات جاوید - تحت عنوان «راجع به مسائل مهمه، بالخاصه معارف»] اعلان شده بود، بروند. در این بین قریب ده نفر آزان خود را در میان جمعیت محصلین انداخته، خواستند آن‌ها را مستغرق نمایند. محصلین ابدأ اعتنایی به آن‌ها نکرده و با جدیت تمام مستغول کار خود بودند. این بود که آقایان آزان‌ها به حدت آمده و از حرف به اقدامات، یعنی به استعمال مشت و سیلی و جوب گذشتند. معرکه و کشمکش عجیبی درگرفت. در

یک طرف آژان‌ها، غالب آمده و یکی دو نفر از محصلین را توفیق کرده و به کمیسری برده و در طرف دیگر محصلین دور آژان‌ها را گرفته و آن‌ها را نصیحت و ملامت می‌کردند. بالاخره هشت نفر آژان سواره به کمک آژان‌های پیاده فرومانده رسیدند و زد و خورد از سر گرفت. آقایان با کمال بی‌اعتنایی به مقام محصلین و معارف، اسب‌های خود را در میان اطفال به جولان آورده و با شلاق خواستند به مقصود برستند، ولی هیئات محصلین جوان در مقابل این همه زور و سلاح با کمال حمیت و غیرت مقاومت کرده و نمایش خود را به قصد اجتماع در مسجد سپهسالار تا خیابان پست‌خانه دوام دادند. در این جا یک سبعت تازه نیز مزید شد. یعنی یکی از سوارها با شمشیر برهنه اسب خود را توی نیب محصلین سرداده و با پشت شمشیر آن قدر به سروکله چند نفر از آن‌ها زد که شمشیر دولا شد. باری تمام زحمات آقایان در پراکنده کردن جمعیت به هدر رفت و شاگردان مدارس بعد از نیم ساعت کشمکش و کوشش راه مسجد را پیش گرفته و با فریادهای زنده‌باد معارف خواهان و زنده باد سردار سپه (۱) و مرده باد دشمنان معارف از خیابان‌های پست‌خانه، باغ وحش و شاه‌آباد عبور کرده، از جلو مسجد دادکشان گذشته در مسجد سپهسالار تمرکز یافتند...

پیشه‌وری ۲۳ سال بعد در روزنامه ظفر، شماره ۴۷ (۱۳ بهمن ۱۳۲۳) از این حادثه چنین یاد کرد:

«... از اعتصابات آن دوره من خاطرات بسیار شیرینی دارم که شاید در موقعش بتوانم بنویسم ... دیگر، اعتصاب بزرگ معلمین [بود] که با نمایش عظیم به آخر رسید... مخصوصاً نمایش اخیر بسیار جالب توجه بود. یکی از نمایندگان در مجلس گفته بود که من استخوان پوسیده یک سرباز را با صد [بیست؟] معلم عوض نمی‌کنم. در اثر این حرف که واقعاً برای خوش آیند سردار سپه گفته شده بود، اتحادیه معلمین اعتصاب کرد. برای همدردی اتحادیه‌های دیگر نیز به آن‌ها پیوستند. نمایش بسیار عظیم بود. پلیس سوار با شمشیر مداخله کرد ولی نمایش دهندگان با موفقیت کامل کار خود را ادامه دادند...»

در مقاله کوتاهی تحت عنوان «رفع اشتباه آقای نماینده» که به امضای «مکتبی» در شماره ۷ (۲۱ جدی) حقیقت به چاپ رسیده، بعد از سخن راندن در باره وطن‌فروشی

نمایندگان آن چنانی، خطاب به نماینده‌ای که چنان حسارتی کرده بود، چنین می‌نویسد:

«... شما به سراغ رفقای خود بروید و ما استخوان پوسیده‌ی یک نفر معلم را به صد نفر از امثال سرکار نمی‌فروشیم...» از خبری که تحت عنوان «محصلین» در شماره ۷ (۲۱ جدی) حقیقت درج گردیده، چنین برمی‌آید که یکی دو روز پیش از درگیری پلیس و محصلین، تظاهرات دیگری نیز به توسط محصلین راه افتاده بوده است. متن خبر به قرار زیر است:

«محصلین مدارس از لائیکلیفی و لاقیندی اولیای امور نسبت به معارف و معلمین به ستوه آمده با لوی «معارف در احتضار است» در خیابان‌ها حرکت کرده، در مدرسه ناصری نم‌رکز یافتند.»

از مطلبی که تحت عنوان «باز هم معارف - باز هم مدارس» به قلم «یک نفر معلم» ۵ ماه بعد از اعتصاب مذکور در شماره ۹۵ (۲۱ جوزا) حقیقت به چاپ رسیده است معلوم می‌گردد که مدت اعتصاب ۲۲ روز بوده است.

در قسمتی از سرمقاله روزنامه کار [شماره ۴۴ (۳۱ جوزای ۱۳۰۲)] تحت عنوان «ختم دوره چهارم» مجلس، در مورد معارف و اعتصابات معلمین مطالبی نوشته شده است که نقل آن روشنگر بخشی از مبارزات معلمان در آستانه شکل‌گیری دیکتاتوری رضاخان است:

«... قانون اساسی تعلیم اجباری را برای مملکت لازم می‌داند، ولی یک نفر وکیلی که جنایاتی را که در گیلان مرتکب شده بر هیچ کس مستور نیست [اشاره است به دوران والیگری تیمورتاش در گیلان و اعدام مبارزانی چون دکتر حشمت طالقانی و دیگران و ...] در پشت تربیون با نهایت وقاحت فریاد زد: استخوان پوسیده‌ی یک سرباز بر صد نفر معلم ترجیح دارد...»

از اول افتتاح مجلس [چهارم] تارکشان مدارس دچار مضیقه گردیدند. هفت ماه حقوق این‌ها به تعویق افتاد، به وکلا مراجعه کردند، به دولت مراجعه نمودند، اثری نبخشد. مدارس را تعطیل کرده و خود در مدرسه سپسالار تحصن اختیار کردند. ده روز تعطیل ادامه داشت. بعد از ده روز به وسیله دادن ده هزار تومان پول آنآ و تأمین مآلاً معلمین را به کار گماشته، ولی پس از یک ماه باز پول نرسید. دولت به قول خود وفا نکرد. این دفعه معلمین عموماً تعطیل کرده، در دارالفنون متحصن شدند و [تحصن] بیست و دو روز ادامه داشت ...

تابستان گذشته فریب صد نفر معلم برای دریافت حقوق معوقه و تأمین آئیه مدت دو ماه در مجلس متحصن بودند. فائده حاصل نشد. فریب به چهار ماه جمعی از مدیران برای گذشتن بودجه سال گذشته در مجلس متحصن بودند. اینک هم شنیده می‌شود که دو روز است فریب به سی نفر از معلمین و مدیران برای گذشتن بودجه هذالسنه در مجلس متحصنند. این‌ها بود معارف‌پروری آقایان [وکلاهی دوره چهارم]...»

لازم به تذکر است که حسین مکی در جلد اول تاریخ بیست ساله ایران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، صص ۴۱-۵۴۲) به اعتصاب اول و بست‌نشینی در مدرسه سپهسالار اشاره کرده است، به قرار زیر:

اعتصاب معلمین مدارس

روز ۱۶ صفر ۱۳۴۰ شمسی برابر ۲۵ میزان ۱۳۰۰ خورشیدی به علت عقب افتادن حقوق، معلمین مدارس دولتی بیانه‌ای منتشر گردید که در آن از تأخیر حقوق شش ماه [دو ماهه؟! خود شکایت نموده بودند و چون قبلاً هم چندین مرتبه موضوع نرسیدن حقوق را به اطلاع رئیس‌الوزراء رسانیده و به نتیجه نرسیده بودند، در ۱۸ صفر ۲۵ میزان (مهر)] عموم معلمین مدارس دولتی اعتصاب کرده و مدارس را تعطیل نمودند و در مسجد سپهسالار اجتماع کردند. در خلال این احوال یک نفر از طرف معلمین مأمور می‌شود که به وزارت فرهنگ رفته، با وزیر فرهنگ مذاکره نماید، ولی وزیر فرهنگ به نماینده معلمین اظتیار می‌کند که مخارج قشون بر همه چیز مقدم است. معلمین هم بیانه‌آنشینی که در عنوان آن نوشته شده بود «دیوار آهنین» منتشر می‌سازند و دیگر حاضر نمی‌شوند سرکار خود بروند. ولی معلمین به عنوان این که حقوق چهار ماهه دیگر را مطالبه می‌کردند و حاضر نمی‌شدند که به کار خود مشغول شوند. بالنتیجه عمیدالشعرا (پدر عمیدی نوری مدیر روزنامه داد) که از دبیران محترم مدارس تهران بود، پشت میز خطابه رفته، بالبدیهه با این بیت شروع به سخنرانی می‌کند:

باید که از دو کار یکی اختیار کرد

یا ترک کار خویش و یا عزم کار کرد.

پس از بیانات مؤثر عمیدالشعراء معلمین به کار خود مشغول و از روز ۲۵

صفر [۴ عقرب (آبان)] مدارس دولتی تهران باز می‌شود.»

البته همانگونه که ملاحظه شد «تأخیر حقوق شش ماهه» درست نیست. در توضیح بیشتر کافی است از نامه‌ای تحت عنوان «نالهٔ معلمین مدارس» سخن رود که در شمارهٔ ۳ (۱۳ قوس [آذر] ۱۳۰۰) روزنامهٔ سیاست با امضای «جمعیت نمایندگان معلمین» چاپ شده و در آن گفته شده است که «سه ماه و نیم ناله زدیم» و همین عبارت نشان می‌دهد که در آن تاریخ در حدود سه ماه و نیم از پرداخت حقوق معلمین می‌گذشته است.

دربارهٔ تحصن دومانهٔ معلمین در مجلس شورای ملی در تابستان (مرداد - شهریور) ۱۳۰۱ اخباری در روزنامهٔ اقتصاد ایران که مدیرش ابوالفضل لسانی خود از رهبران اتحادیهٔ معلمین تهران بوده، اخباری درج گردیده که نقل می‌شود: بنا به خبری که در شمارهٔ ۲۳ (۲۸ اسد ۱۳۰۱) اقتصاد ایران درج گردیده، چنین معلوم می‌شود که شروع تحصن روز ۲۶ اسد (مرداد) ۱۳۰۱ بوده است.

در اقتصاد ایران شمارهٔ ۳۶ (۲۹ سنبله ۱۳۰۱) تحت عنوان «هنوز تحصن معلمین ادامه دارد» می‌خوانیم: «مدت یک ماه و نیم است که از عمر تحصن گذشته و هنوز به بالاترین معلمین و متحصنین خاتمه داده نشده است...»

در شمارهٔ بعدی یعنی ۳۷ (۳۰ سنبله) تحت عنوان «خاتمهٔ تحصن معلمین» نوشته شده است که به خاطر قولی که رئیس دولت برای پرداخت دو ماه حقوق به معلمین داده، به تحصن خاتمه داده شد.

در روزنامهٔ کار شمارهٔ ۵ (۲۴ حوت ۱۳۰۱) - که مدیر آن نیز همان ابوالفضل لسانی معلم بوده - در مقاله‌ای تحت عنوان «معلم بدبخت است» به اعتصاب زمستان ۱۳۰۰ و تحصن ۱۳۰۱ اشاره شده است. با نقل قسمتی از آن مقاله به این بحث پایان داده می‌شود:

«... سال گذشته در کابینهٔ اول قوام السلطنه، فشار استیصال معلمین را مجبور به تعطیل نموده و تعطیل کردند. شورش‌های محصلین برپا شد. بیرق‌های سیاه احتضار معارف به اهتزاز درآمد. مدتی از اوقات اطفال بدبخت به کلی ضایع شد. بالاخره دورهٔ تحصیلات سال گذشته به واسطهٔ آن تعطیل [اعتصاب]های متوالی ناقص گردید. تعطیل تابستان پیش آمد. معلمین در مجلس متحصن شدند. یک ماه سنبله [شهریور] را در عوض تدریس، در پارلمان متحصن شده، برای تأمین بودجهٔ خود، دوندگی‌ها کردند تا این که بالاخره به امر مجلس شورای ملی دولت تصویب‌نامه صادر کرد که همهٔ ماهه در هشتم ماه فرنگی

مبلغ هشت هزار تومان از عایدات گمرک به مدارس پرداخته شود و حقوق معوقه به طور استیلاک تأدیه گردد. معلمین متقاعد شده در سر کلاس‌ها حاضر شده‌اند...»

۴۳. پیشه‌وری در مقاله خود تحت عنوان «یادداشتی چند از تاریخ پرافتخار سازمان کارگران» که در شماره ۴۷ (۱۳ بهمن ۱۳۲۳) روزنامه ظفر- ارگان شورای متحد مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمت‌کشان ایران - به چاپ رسیده، در باره نظام‌نامه مذکور چنین می‌نویسد: «... کارگران چاپ‌خانه موفق شده بودند اتحادیه خود را [که در اثنای جنگ جهانی اول تأسیس گردیده بود] رسمیت بدهند. کابینه و ثوق‌الدوله برای تعیین حدود کارگر و کارفرما نظام‌نامه مخصوص نوشته، رسماً به دست آن‌ها داده بودند. [این نظام‌نامه] شاید اولین سندی است که به واسطه آن ساعت کار برای کارگر هشت ساعت تعیین گردیده است...»

۴۴. فیروز میرزا نصرت‌الدوله (۱۳۱۶ش - ۱۳۰۶ ق) فرزند ارشد عبدالحسن میرزا فرمانفرما، قنصل ایالت کرمان در ۱۳۲۵ هـ.ق، پس از تحصیل در رشته حقوق در اروپا ۱۳۳۳-۱۳۳۶ و بازگشت به ایران معاونت وزارت عدلیه را عهده‌دار شد. در ۱۳۳۷، وزیر امور خارجه کابینه و ثوق‌الدوله و از عاملین مهم انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس بود و در عین حال یکی از نامزدهای کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ به شمار می‌رود. طرح اعتبارنامه او به عنوان یکی از وکلای دوره چهارم مجلس و به ویژه دفاع مدرس از وی بحث و جنجال گسترده‌ای را موجب شد. برای آگاهی بیشتر از این بحث بنگرید: به محمد ترکمان (به کوشش) مدرس در پنج دوره تقنینیه مجلس شورای ملی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج اول، ۱۳۶۷، صص ۱۹۹-۱۹۴.

۴۵. می‌دانیم که بعد از شهادت کلنل پسیان در مهرماه ۱۳۰۰، قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت به هر یک از فاتلان وی لقب‌هایی بخشید. روزنامه ستاره ایران این لقب‌بخشی‌ها را مورد تمسخر و انتقاد قرار داد و همین امر به رضاخان (وزیر جنگ) برخورد و «دو نفر قزاق را به اداره ستاره ایران، فرستاد و میرزا حسین خان صبا مدیر روزنامه ستاره ایران را به قزاقخانه بردند. سردار سپه فحش زیادی به او می‌دهد و سپس شلاقش می‌زند و... در طویله حبس می‌کند.»

دیگر از روزنامه‌نگارانی که از دست رضاخان - که می‌رفت تا رضاشاه گردد- کتک خورد، هاشم‌خان محیط، مدیر روزنامه وطن و فلسفی مدیر روزنامه حیات جاوید بود. رضاخان با مشقت خود دندان فلسفی را شکست. فرخی در خبری که در طوفان سال ۲، شماره ۱۴ (۱۳ میزان ۱۳۰۱) درج کرده، زیر عنوان «استخلاص مدیر حیات

جاوید» به این حادثه چنین اشاره کرده است:
 «دو روز قبل آقای فلسفی، مدیر حیات جاوید از مجلس قانون مستخلص و
 دندان شکسته خود را [که توسط رضاخان شکسته شده بود] برای
 آزادی خواهان و هیئت متحدۀ مطبوعات به ارمغان آوردند.»

روز بعد از شلاق خوردن مدیر ستاره ایران در میدان مشق و در حضور سردار سپه،
 علی دشتی مقاله‌ای در شماره دهم شفق سرخ - ۱۶ حمل ۱۳۰۱ - تحت عنوان «خطاب
 به آقای سردار سپه» چاپ کرد که تأثیر زیادی در اذهان گذاشت. در آن مقاله از آقای
 سردار سپه خواسته شده بود که مقاله را به دقت بخواند، زیرا از وقتی که متصدی
 وزارت جنگ شده، کم‌تر این‌گونه کلمات گران‌بها به مسامعش رسیده. در این مقاله
 طبع مجامله‌کار ایرانی را مایه گرفتار شدن زمام‌داران به خبط‌های مهلک دانسته و
 تذکر داده که «محمدعلی میرزا وقتی ملتفت خبط‌های خود شد که در سفارت روس
 متحصن شده بود و ... فهمید آن همه تحسین و تمجید مقدمه این روز سیاه بوده
 است.» و پس از اشاره به شلاق خوردن مدیر ستاره ایران و این که مجامله‌کاران تذکری
 به او نداده‌اند که «این رفتار در خاطر عموم ملت چقدر سوءاثر بخشیده» خاطر نشان
 ساخته است که وی به رغم خطراتی که تهدیدش می‌کند، برآنست تا حقیقت را با وی در
 میان گذارد، چه نمی‌خواهد که تندروی‌های ایشان منتهی به عکس‌العملی شود که
 ایران را از استفاده از وجود ایشان محروم نماید. در پایان هم ضمن نان قرض دادن به
 سردار سپه، متذکر می‌شود که «شما برای اجرای نیت خود و برای توسعه فوای
 نظامی و عظمت دادن ایران، باید نه تنها مطابق قانون و اصول حکومت ملی ایران
 رفتار کنید، بلکه دست به دست آزادی‌خواهان داده، بنای استبداد و مفاسد موجوده
 اجتماعی را متزلزل کرده، برای کلیه مظاهر اجتماعی خود یک طرح تازه جدیدی
 بریزید...» ابراهیم خواجه‌نوری، بازیگران عصر طلایی، ج ۱، جزوه ۱۶، بی‌تا، انتشارات
 بنگاه زربخش، صص ۶۳-۲۶۱.

یحیی دولت‌آبادی نیز در زمینه کتک خوردن مدیران جراید به دست رضاخان مطالبی
 آورده است. حیات یحیی، (تهران: انتشارات عطارد، ۱۳۶۲، ج ۴)، ص ۴، صص
 ۲۸۲-۸۱.

۴۶. در اواسط اسفند ۱۳۰۰ اسمارت و بریجمن، دو تن از اجزای سفارت بریتانیا در تهران
 در خانه عزیز کاشی - که برای بزرگان و رجال و اعیان پانندازی می‌کرد - دستگیر
 می‌شوند و بعد از تنظیم صورت جلسه آزاد می‌گردند؛ لیکن عزیز کاشی و یک

روسی دیگری به نام امیرزاده خانم به شهربانی جلب می‌شوند. حاج آقا جمال یکی از روحانیان متنفذ تهران شرحی به رضاخان (وزیر جنگ) می‌نویسد که بایستی بر آنها حد شرعی زده شود و او نیز امر می‌کند آنها را در میدان توپ‌خانه به سه پایه بسته، «حد» بزنند، که می‌زنند. ملک‌الشعرای بهار در این رابطه دو رباعی ساخته که یکی از آنها از این قرار است:

سردار سپه شجاعتی بارز کرد باقدورت خود «عزیز» را عاجز کرد
بگرفت و کتک زد و فرستاد به «خوار» چشمش نرنی حقیقتاً معجز کرد!

۴۷. منظور از قاتل خیابانی، مخیرالسلطنه هدایت است که به نمایندگی مجلس چهارم انتخاب شده بود و اعتبارنامه او از تصویب همان مجلسی که خیابانی هم روزی نماینده آن بود، گذشت. در این باره در صفحات بعدی توضیحات بیش‌تری داده خواهد شد.

۴۸. پیش از نخستین سالگرد کودتای ۱۲۹۹ بحث‌هایی در باره کودتا و مسببین آن درگرفته بود که رضاخان با صدور ابلاغیه‌ای خودش را صراحتاً «مسبب حقیقی کودتا» معرفی کرد و آن ابلاغیه را با این جملات به پایان رساند:

«... صریحاً اخطار می‌کنم که پس از این برخلاف ترتیب فوق در هر یک از روزنامه‌ها از این جانب ذکر شود، به نام مملکت و وجدان آن جریده را توقیف و مدیر و نویسنده آن را هم هر که باشد، تسلیم مجازات خواهم نمود.»

۱۴ روز بعد از صدور ابلاغیه فوق، رضاخان به توسط حکومت نظامی اعلامیه شدیدالحن دیگری خطاب به روزنامه‌نگاران صادر کرده، آنها را با شکستن قلم و بریدن زبان و حبس و زجر تهدید نمود. اما با این توپ و تشرها همه نویسندگان قلم‌ها را غلاف نکردند. فرخی یزدی در شماره ۲۲ طوفان مقاله شدیدی در اعتراض به قانون‌شکنی‌های رضاخان انتشار داد و چون عصر همان روز مأموران حکومت نظامی برای دستگیری‌اش رفتند، همراه تنی چند از روزنامه‌نگاران و روشنفکران به سفارت شوروی رفته، در آن جا متحصن شدند و این تحصن بیش از پنج ماه - تا اواخر مرداد ماه ۱۳۰۱ - ادامه یافت.

چند روز بعد از تحصن فرخی و دیگران در سفارت شوروی، فلسفی دارنده روزنامه حیات جاوید که پس از انتشار نخستین شماره تحت تعقیب حکومت نظامی قرار گرفته بود، همراه عده‌ای در حضرت عبدالعظیم تحصن اختیار کرد. همراهان فلسفی نیز بعد از چند روز از ترس واکنش رضاخان مخفیانه به سفارت شوروی رفتند و به

متحصنین آن جا پیوستند و فلسفی تنها ماند.

در اواخر فروردین ۱۳۰۱، ۷۰-۶۰ روزنامه‌نگار و روشنفکر دیگر به منظور اعتراض به پایمال شدن قانون اساسی در مجلس شورای ملی متحصن شدند. متحصنین مجلس در اعلامیه‌ای که صادر کردند و متن آن در حقیقت شماره ۶۵ (۳ ثور ۱۳۰۱) مندرج است، اعلام کردند که:

«هموطنان - مظالم و فجایع طاقت‌فرسای مرتجعین و سیاست روزمره دولت به قسمی حوصله را بر ما تنگ نمود که بالاخره ما را برای تعیین مقدرات خود مجبور به تحصن ساخت ... ما برای یک مقاصد نوعی برای آرزوهای اجتماعی ملی، برای مطالبه حقوق پایمال شده و بالاخره برای درخواست اجرای قانون اساسی با یک احساسات فداکارانه به این معموره ملی آمده‌ایم...»

بدین ترتیب در اعتراض به قانون شکنی‌ها و زورگویی‌های رضاخان سه‌گانه قانون تحصن بوجود آمد. اخبار مربوط به تحصن و اعلامیه‌های متحصنین در روزنامه حقیقت درج می‌گردید و روزنامه‌هایی مانند اتحاد و ایران متحصنین و روزنامه پشتیبان آن‌ها را آمیج اتهامات و ناسازهای خود قرار دادند. به عنوان نشان دادن مشتکی از نمونه خروار قسمتی از سرمقاله اتحاد شماره ۱۳۸ (۱۰ حمل) در این جا نقل می‌گردد:

«چندی بود اطلاع پیدا کردیم که یکی از اشخاصی که داعیه وطن پرستی دارد، در سفارت روس متحصن شده و چیزی را که ایران می‌رفت فراموش نماید. ثانیاً به خاطر آورده است. دیروز در روزنامه‌ای که ارگان مستقیم سفارت روس است مسئله تحصن به صورت قیام برای اجرای قانون اساسی و عملی نمودن آزادی ملت ایران در آمده بود...»

نامه‌های پشتیبانی از متحصنین در حقیقت به چاپ می‌رسید و مکتوب‌های تنفر از «اجنبی پرستان» در اتحاد و ایران. در رابطه با چنین روزنامه‌هایی متحدالمالکی تحت عنوان «از طرف متحصنین» در شماره ۵۸ (۲۲ حمل) حقیقت به چاپ رسیده که عیناً نقل می‌گردد:

«متمنی است به نام آزادی خواهی ناله ما متحصنین مظلوم را در جریده ملی خود درج فرماید.

ما متحصنین که به واسطه فشار ارتجاع و تجاوزات خود سران قانون شکن

اجباراً و اضطراراً از ترس جان و بیم شلاق و تبعید به سفارت کارگران و دهاقین پناهنده شده، از عموم برادران حساس آزادی‌خواه خود که در این موقع با حرارت و فداکاری فوق‌العاده با مظلومین هم‌آواز شده و اجرای قانون اساسی نقض شده را مطالبه می‌نمایند. با قلبی شکسته ولی با صمیمیت و محبت نشکر می‌نماییم و نیز از جراید حق‌گوی ملی که به وظیفه خود رفتار کرده و صدای ضعیف ما را به گوش آزادی‌خواهان ایران، بلکه به عالمیان می‌رسانند، زاید‌الوصف متشکر و ضمناً به یکی دو جرایدی که فقط ستون‌های روزنامه خود را برای نقادی و فحاشی نسبت به ما ستم‌دیدگان جورکشیده اشغال می‌نمایند، تذکر می‌دهیم که اگر به رغم شما ما خاطی و مقصر هستیم که از بیم تجاویزات قانون‌شکنان به سفارت پناهنده شده‌ایم، خوب است لااقل در تلوی‌هنگامی‌های خود تقاضای اجرای قانون اساسی را که از آمال عمری ایرانیان است، نموده و این درخواست را نه محض تحصن ما بلکه برای آزادی و رفاهیت ۲۹ کروور و اندی ملت ایران که تحصن اختیار نکرده‌اند و مقصر نیستند، بنمایید.»

وقتی کار تحصن صورت جدی‌تری به خود گرفت و سفیر شوروی - روتشتین - تذکراتی در این باره به رضاخان داد و سلطان احمد طس تلگرافی در باره متحصنین از دولت توضیح خواست، رضاخان درصدد برآمد که متحصنین را پراکنده نماید. بدین منظور ابتدا تیمورتاش را در ۲۴ فروردین پیش متحصنین فرستاد، اما زبان‌بازی او کاری از پیش نبرد. سه روز بعد خود رضاخان، با فرخی یزدی مذاکره نمود که شرح آن در حقیقت شماره ۶۲ (۲۹ حمل) نقل گردیده است:

«عصر روز دوشنبه [۲۷ فروردین] ۲ به غروب آقای وزیر جنگ به پارک مخبرالدوله رفته و اتومبیل خودشان را به رفیق اسیدروف، نایب اول سفارت دولت جمهوری شوروی دادند و به پارک اتابک، محل تحصن متحصنین فرستادند و فرخی را به پارک یا همان اتومبیل برای مذاکره با آقای وزیر جنگ آورده و مشغول مذاکرات لازمه شدند. آقای وزیر جنگ پس از یک سلسله مذاکرات راجع به این که من یک نفر سرباز و از طبقه سوم هستم و کاملاً با عقیده ملیون هم‌راهم و اگر سوءتفاهمی با اقداماتی را بر علیه قانون اساسی به نام من اشاعت داده‌اند، به کلی بی‌اصل بوده و من با تمام قوا برای اجرای قانون و تحکیم حکومت ملی حاضریم. ولی دولت نمی‌تواند رسماً اعلان کند که قانون اساسی را بعد از این مجری می‌کنم، زیرا این مسئله دلیل بر این است که تا به

حال ایران دارای حکومت مشروطه نبوده است. بالاخره مذاکرات این‌طور خاتمه پیدا می‌نماید که دولت اعلان رسمی به جراید و غیره بنماید که بعد از این دولت اقداماتی را که بر ضد حکومت مشروطه باشد مرتکب نشده و آقای وزیر جنگ کاملاً با تمام قوا برای اجرای قانون حاضر باشند. و باز چون حکومت نظامی طهران و ایالات و ولایات برخلاف مقررات حکومت پارلمانی است، فوراً الغا [شود] و آزادی مطبوعات هم به همان طوری که قانون معین کرده است، کاملاً آزاد باشد. آقای وزیر جنگ بعد از مذاکرات تشریف بردند و متحصنین منتظر اعلان این تعهدات هستند که از تحصن خارج شوند.»

اما رضاخان قول خود را زیر پا گذاشت و به متحصنین پیغام فرستاد که شما باید اول سفارت را ترک کنید تا بعداً به مطالباتتان رسیدگی شود. نتیجه این آمد و رفت‌ها و پیغام فرستادن‌ها پیدا شدن اختلاف و نفاق در بین متحصنین بود که به خروج عده‌ای از آن‌ها از سفارت منجر شد. اما تحصن در صحن حضرت عبدالعظیم و مجلس همچنان ادامه یافت. در این بین مأموران و عمال رضاخان به تلقین و تفتین و تحبیب و پخش پول در بین متحصنین ادامه دادند و بعضی از آن‌ها را خریداری کردند و در نتیجه در روز ۶ تیرماه ۱۳۰۱، یعنی همان روزی که روزنامه حقیقت توقیف گردید، متحصنین مجلس و حضرت عبدالعظیم بعد از گرفتن قول‌های تشریفاتی از قوام‌السلطنه از تحصن خارج شدند. روزنامه اقدام، که در آن موقع از هواداران دولت بود، در شماره ۴۹ (۷ سرطان ۱۳۰۱) خود در باره این «خروج از تحصن» چنین خبر داده است:

«روز گذشته دو ساعت قبل از ظهر آقای رئیس‌الوزراء به مجلس شورای ملی رفته و آقایان متحصنین مجلس و حضرت عبدالعظیم هم به حضورشان رفتند و آقای رئیس‌الوزراء راجع به خروج ایشان از تحصن مذاکراتی فرموده و بعضی از آقایان متحصنین هم متدرجاً نطق‌هایی مبنی بر انقضاء حکومت نظامی و رفع توقیف جراید و آزادی قلم و غیره نموده و آقای رئیس‌الوزراء هم تمام پیشنهادهای آنان را پذیرفته و وعده دادند که به زودی مقاصد آن‌ها را انجام خواهند داد و لذا قرار بر این شد که ایشان از تحصن خارج شده و آقایان متحصنین هم پذیرفته و از روز گذشته خارج شدند. آقای رئیس مجلس [مؤمن‌الملک] هم شرحی راجع به متحصنین سفارت روس اظهار فرمودند که هر چه زودتر ایشان هم باید از تحصن خارج شوند...»

اما تحصن در سفارت شوروی بیش از یک ماه و نیم دیگر ادامه یافت و آن‌ها سرانجام بدون گرفتن نتیجه مشخصی ناگزیر در اواخر مرداد ماه به تحصن خود خاتمه دادند. فرخی یزدی در نخستین شماره دوره دوم روزنامه طوفان که چند روز بعد از ترک سفارت در ۳۱ اسد (مرداد) ۱۳۰۱ انتشار یافت، در باره تحصن چنین نوشت:

«... بالاخره مظالم ارتجاع و خودسری‌های حکومت وقت که مشیرالدوله وجه‌الملة (!) در رأس آن قرار گرفته بود، ما را مجبور نمود برای حفظ جان و به نام مسئولیت وجدان و مصونیت اصول آزادی به تحصن توسل جوییم. این یک نبرد و مبارزه بود که آمال متحصنین در قبال آن با موفقیت مستجاب می‌گردید ولی نتیجه معلوم نبود، زیرا در این محیط هیچ اقدامی را نمی‌توان با شرط کامیابی و حصول مقصود تضمین کرد. در این کشمکش کارکنان طوفان تا آخرین درجه امکان ایستادگی و استقامت به خرج داده، با هر گونه نیرنگ و آنتریک جنگ کرده، سنگر خود را محافظت نمودند. شاید جمعی از ابتدا تحصن ما را مخالف اصول وطن‌پرستی می‌دانستند، اما آن‌هایی که با نظر نیک‌بینی و حسن‌ظن به ما نگاه می‌کردند، معترف بودند که اگر تحصن در مقابل فشارهای استبدادی عناصر مرتجع موجود نمی‌گشت، صدمات خش و جانگدازتری به روح آزادی وارد می‌آمد. با این همه در نتیجه عدم مساعدت مبرزین قوم که مبدا این گوی افتخار را طوفان بر باید و خون‌سردی مرگبار اکثریت جامعه، تحصن جزو مسائل عادی محسوب گشته و بی‌اهمیت گردید. این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که نماینده کنونی دولت روسیه در روزهای اخیر تحصن، بنا بر مصلحتی که بر ما معلوم نیست، برای پیشرفت مقاصد نوعی ما، مطابق اطمیناناتی که رفیق رشتین داده بود، مساعی خود را مبذول نداشت. زیرا که ما تصمیم گرفته بودیم یا برای ملت آزادی گرفته یا در فضای سفارت دولت حامی ملل مظلوم، مرگ را در آغوش گیریم. اما با حسن‌ظنی که ما نسبت به شارژدافر مذکور داشته و خدماتی را که از ایشان در راه انقلاب سراغ داریم تصور کردیم شاید در این مسئله صلاح دو ملت هم‌جوار ایران و روس ملحوظ شده باشد. به علاوه چون ما در مبارزه با کاپیتالیسم دنیا پناهگاهی برای ملل ضعیفه غیر از بین‌الملل سوم و حکومت کارگران و دهاقین سراغ نداریم، عجالتاً از این گونه گله‌گذاری‌ها صرف‌نظر می‌کنیم تا مبدا از این گله‌های دوستانه ما دیپلوماسی انگلیس موقع را غنیمت شمرده، استفاده نماید. با بیان این مقدمات البته تصدیق می‌نمایید که ادامه تحصن و پافشاری جز افسردگی روح و خفگی

احساسات نتیجه نداشت و چون بیوسته اقدامات ما مبنی بر عقیده مسلکی بوده و می‌باشد، ملاحظه کردیم که با وضعیات اخیر تحسن، روزنامه طرفان بهتر می‌تواند موقعیت از دست رفته ما را احراز نماید. اگرچه در این کشمکش حیاتی ما اقرار و اعتراف به مغلوبیت خود نمودیم ولی باوفا موقعیت به ما اجازه داده و ممکن بود مغلوبیت نوعی را تبدیل به فتح و نصرت شخصی کرده، از تحسن خارج شویم؛ چنان‌که در تعقیب وعده‌های حضوری امیدوارکننده وزیر جنگ اگر عمر تحسن تمام می‌شد، علاوه بر آن‌که مانند امروز به تأمین منافع عمومی موفق نشده بودیم، منافع شخصی ما لااقل بهتر تضمین می‌شد و شاید همین آزادی‌خواهان لفظی ما را به کوتاه کردن زندگانی تحسن سرزنش و ملامت می‌کردند. اما روح آزادی‌خواهی به ما اجازه نمی‌داد که قبل از مسدود شدن طرق موفقیت به تأمینات شخصی تسلیم گردیم تا بالاخره نیز مجبور شدیم که حیات معنوی طرفان را تأمین نموده و مانند یک نفر نظامی بدون از دست دادن استحکامات عقیده با تسلیم نمودن قوای فکری خود به دشمن با کمال متانت عقب نشست، خوبستن را برای حمله ثانوی حاضر نماییم. اینک با همان مرام و سیر تغییرناپذیر خود برای نبرد با ارتجاع مهیا و آماده می‌باشیم...»

در روزنامه اقتصاد ایران شماره ۲۳ (۲۸ اسد ۱۳۰۱) چهار روز پیش از انتشار مقاله نقل شده فرخی تحت عنوان «خاتمه تحسن» چنین آمده بود:

«آخرالامر تحسن در سفارت ساوت روسیه خاتمه یافت. تحسن که این قدر باعث بحث و مذاکره شده بود، تحسن که تمایل ملیون و آزادی‌خواهان ایران را با صدای آهنین اظهار می‌کرد، آخرالامر به اتمام رسید. اهمیت تحسن خیلی بزرگ بود. زیرا شعارهای متحصنین از درون قلب تمام آزادی‌خواهان و ملیون در می‌آمد و این مبارزه تنها مبارزه فرخی و رفقاییش با حکومت نبود، بلکه مبارزه ملی، مبارزه آزادی‌خواهان با کابوس ارتجاع و هرج و مرج، مبارزه برای استقلال، مبارزه بر ضد اضمحلال مهلک بود...»

هرچند خود فرخی اعتراف در مغلوبیت خود می‌نماید، اما ابداً این طور نیست. تحسن با هر نتیجه هم خاتمه یافته باشد، اهمیت او در قلب ملیون و آزادی‌خواهان اثر واقعی را دارد و می‌توان گفت که در تاریخ انقلاب و تجدید ایران یک صفحه تحسن هم علاوه خواهد شد. ممکن است فرخی مغلوب بشود، اما ملت مغلوب نمی‌شود. حس آزادی و استقلال بالاتر از آن است که به یک حمله ارتجاع بمرسد...»

متحصنین تا همین اندازه هم که برای درهم شکستن ارتجاع و اجرای قانون اساسی قدم برداشته‌اند، مقام مهمی را حایز گردیده، روح شهدای آزادی‌خواه را از خود خورسند نمودند.»

در همان روز انتشار مقاله فرخی، در اقتصاد ایران شماره ۲۵ (۳۱ اسد ۱۳۰۱) مطالبی تحت عنوان «متحصنین طهران» چاپ گردیده است که قسمت‌هایی از آن‌ها نقل می‌گردد:

«...بعد از کشمکش‌های زیاد بالاخره تحصن در سفارت‌خانه روس بنا به میل آزادی‌خواهان و ملیین خاتمه یافت. تحصن که اهمیت آن از دایره حدود مملکت ما خارج شده بود، تحصن که اهالی ایالات و ولایات با دقت تمام منتظر نتیجه او بودند به شادی آزادی‌خواهان خاتمه یافت ...

حکومت برای محافظت قوانین اساسی وعده داده است که تدابیر جدی اتخاذ نماید. به متحصنین آزادی نام و همچنین آزادی حرکت به تمام نقاط ایران و خارجه داده شده است. به فرخی اجازه نشر روزنامه طوفان داده شده است ...

در مدت ۱۶۲ روز، یعنی از حمل [درستش ۱۸ حیات (اسفند) ۱۳۰۰] تا ۲۵ اسد، تحصن در سفارت‌خانه روس مداومت داشت. در استقامت و مداومت، این تحصن اهمیت بزرگی را داراست و در تاریخ انقلاب قوای ملی و در آزادی و استقلال مقام مهمی را احراز کرده است...

ما باید علاقه و دوستی که سفارت روس راجع به تحصن به خرج داده است تصدیق نماییم. سفارت روس به کارهای متحصنین مداخله نکرده، فقط عادت میماند آزادی مملکت را به عمل آورد و با این اقدام در راه اخذ آزادی به طرفداران او مساعدت نمود...

تحصن زیارتگاه آزادی‌خواهان واقع افتاده بود. هر جمعه و هر روز عید، زحمت‌گشایان و آزادی‌خواهان پیش متحصنین می‌رفتند. هزاران نفر پیش متحصنین بوده و نطق‌های آزادی‌خواهان را شنیده‌اند. تحصن مقاصد تبلیغی آزادی‌خواهان را به عمل آورده و به هزاران نفر ایرانی فهماند که مملکت بدون استقلال و آزادی نمی‌تواند زندگانی را به سر ببرد...»

۴۹. جناح‌های مختلف هیئت حاکمه هر کدام به شیوه مطلوب خود درصدد محدود کردن

آزادی قلم و مطبوعات بودند. در همان زمانی که رضاخان با شکستن قلم و بریدن زبان نویسندگان را تهدید می‌کرد، آن‌ها را کتک می‌زد، مشیرالدوله «لیبرال» می‌خواست با طناب قانون دست و پای قلم‌زنان را ببندد. چند روز بعد از انتشار اعلامیه حکومت نظامی در باره مطبوعات، مشیرالدوله رئیس‌الوزراء همراه سردار معظم (تیمورتاش) وزیر عدلیه لایحه‌ای در تفسیر اصل ۷۶ قانون اساسی به مجلس دادند که متن آن در شماره ۱۱۰۵ (۹ حمل ۱۳۰۱) روزنامه ایران انتشار یافته است.

«مجلس مقدس شورای ملی شیدالله ارکانه»

اصل ۷۹ قانون اساسی حاکی است که در موارد تقصیرات سیاسی و مطبوعات، هیئت‌منصفین در محاکم حاضر خواهند بود. اگرچه با توجه به علت حضور هیئت منصفه در محکمه اصل مزبور روشن و محتاج به تفسیر نیست، زیرا فقط در مواردی که جرم از نقطه نظر نظم و حقوق عمومی دارای حیثیت عمومی بوده قطع نظر از مدعی خصوصی مدعی العموم عهده‌دار اقامه دعوی و تعقیب می‌باشد، ممکن است دولت راجع به محکومیت مجرمین و عدم محکومیت و با شدت و ضعف مجازات آن‌ها دارای نظری باشد و از این حیث ضمانت‌های بیش‌تری برای استقلال رأی و بی‌طرفی محکمه لازم آید. ولی در جرایمی که بیش‌تر دارای حیثیت خصوصی بوده و تعقیب آن‌ها از طرف مدعی العموم مشروطه به اقامه دعوی از طرف مدعی خصوصی است، احتمال اعمال نفوذ قوه اجرائیه در قوه قضائیه مستبعد است... وزارت عدلیه تفسیر اصل ۷۹ را لازم شمرده و معتقد است که باید اصل مزبور بدین طریق تفسیر شود:

در موارد تقصیرات سیاسی که مطابق قانون معین می‌شود، تقصیرات مطبوعات که مخالف نظم و حقوق عمومی و اصل مستقره مطابق قانون اساسی بوده و بدین واسطه دارای حیثیت عمومی است، هیئت منصفه در محاکم حاضر خواهند بود.

رئیس‌الوزراء- مشیرالدوله وزیر عدلیه - سردار معظم»

انتشار خبر تقدیم لایحه مزبور به مجلس، نگرانی‌هایی را در محافل مختلف مطبوعاتی برمی‌انگیزد. در صفحه نخست شفق شماره ۱۰ (۱۶ حمل) با عنوانی درشت چنین اظهار نگرانی می‌شود:

«خطر متوجه مطبوعات»

آیا ارباب جراید در خوابند؟ این حرکتی را که بر ضد آنها حتی از کابینه هم محسوس می‌شود، مشاهده نمی‌کنند؟ پیشنهاد حیرت‌انگیزی که آقای مشیرالدوله و سردار معظم خراسانی با منطق‌های عجیب و غریب به مجلس نموده‌اند و در شماره ۱۱۰۵ ایران درج شده بود، ملاحظه نکرده‌اند؟ این نطقی که آقای مشیرالدوله و آقای سردار معظم خراسانی در خصوص هیئت منصفه و محاکمه مطبوعات اقامه کرده بودند، خیلی قابل انتقاد و شایسته رد و خدشه است.»

در شماره بعدی شفق سرخ (۱۹ حمل) زیر عنوان «نغمه ارتجاع از کابینه و از مجلس» چنین می‌خوانیم:

«قانون اساسی که در موضوع مطبوعات - به طور مطلق - وجود هیئت منصفه را تصریح کرده است، برحسب میل وزیر عدلیه تفسیرپذیر گشته و متأسفانه رئیس‌الوزراء وقت هم آن را به طور عادی نگریسته و تصویب می‌نماید...»

در همان روز انتشار شفق سرخ شماره اخیر، یعنی روز ۱۹ فروردین در حقیقت شماره ۵۶ زیر عنوان «قانون مطبوعات» چنین اظهار نگرانی شده بود:

«پیشنهاد عجیب و غریبی از طرف دولت راجع به مطبوعات به مجلس فرستاده شده است، به واسطه ضیق صفحات نظریات خود را در شماره آینده اظهار خواهیم داشت.» و این نظریات در قسمت نهم سلسله مقالات «حفظ آزادی...» که تحت عنوان «مطبوعات» بیان گردیده است، ابراز شد.

نکته‌ای که در این جا لازم به تذکر به نظر می‌رسد، این است که برخورد شفق سرخ با مسئله آزادی مطبوعات با برخورد حقیقت با همان مسئله ماهیتاً فرق داشت. برخورد شفق سرخ با این مسئله اصولاً یک وجه لیبرالی دارد. برای اثبات این ادعا کفایت قسمت‌هایی از بعضی از سرمقاله‌های همان روزنامه نقل گردد. در سرمقاله شماره ۷ شفق سرخ زیر عنوان «ملت چه می‌خواهد» چنین می‌خوانیم:

«... اگر امپراتوری روسیه به افکار و تمایلات ملت توجه داشتند، انقلاب ۱۹۱۷ روی نمی‌داد، اگر در ۱۹۰۵ آزادی صحیحی مانند مشروطیت انگلستان می‌داد، قصر سلطنت تزارها به این زودی ویران نمی‌شد و انقلاب سرخ لورای دهشتناک خود را بر روی مخروبه‌های آن نمی‌افراشت ... زمامداران انگلستان یک درس خوبی در موضوع اعتصابات کارگران به دنیا داده و به این حقیقت مسلم و

روشن عمل نمودند که با ملامت می‌توان از حدوث حوادث ناگوار جلوگیری نمود... امروز در طهران عناصر تندرو و افکار افراطی بدبختی و بیچارگی مردم را به استقبال در طوفان سهمگین می‌فرستد؟ و یأس از اوضاع موجود، مردم را در جستجوی یک گریزگاهی ساعی می‌کند؟ ... ایرانی بلشویک می‌شود؟ ... از لحاظ اشخاصی که در اجتماعات مطالباتی دارند و می‌دانند، بلشویزم یک نیهض اقتصادی و رد فعل فشارهای سرمایه‌داری است و اصول سرمایه‌داری با آن مفهوم دهشتناکی که در اروپا دارد، در ایران وجود ندارد. خیلی محل تعجب است، ولی تعجب برای چه؟ شانزده سال ملت ایران چه اصلاح و چه آزادی را دیده است که فکر بلشویزمی را نپذیرد؟ ... آزادی‌خواه ایرانی وقتی از مشروطیت، از رجال مشروطیت، از وزراء مشروطیت و از کلیه مؤسسات مشروطیت مأیوس شد، روپالیت [سلطنت‌طلب] نمی‌شود، بلکه جمهوری‌طلب، بلشویک و آنارشیت می‌شود. ولی آیا حقیقتاً افکار عمومی متوجه این مرام‌های افراطی است؟ به عقیده ما خیر. ملت و توده مشروطه می‌خواهد. ملت قانون اساسی، آزادی فکر و عقیده می‌خواهد...

و یا در شماره ۱۸ (۵ ثور ۱۳۰۱) شفق سرخ، زیر عنوان «آیا ایران به طرف انقلاب می‌رود؟» چنین هشدار می‌دهد:

«... اگر عناصر ناراضی و دماغ‌های انقلابی و تمایل بلشویکی در جامعه ما ظاهر شده است، فقط برای این است که ایرانی از این رژیم، از این ترتیبات، از این اجنبی‌پرستی، از این منفعت‌جویی و بی‌حسی که در هیئت حاکمه موجود است، مأیوس گردیده و خود را به هر طوفان سهمگین تسلیم می‌نماید. اگر می‌خواهید انقلاب صادر نشود و طوفان بلشویزم آرامش وطن مقدس شما را پایمال ننماید، به اصلاح شتون جامعه قیام نمایید...»

با همه آن چه گذشت نباید چنین گمان برد که شفق سرخ و «موجد و نگارنده» آن - علی دشتی - خواهان آزادی کامل مطبوعات و قلم بوده‌اند. چهار روز بعد از صدور اعلامیه غلاظ و شداد حکومت نظامی رضاخانی، که شرحش گذشت، و تحسین روزنامه‌نگاران و روشنفکران در سفارت شوروی و حضرت عبدالعظیم، شفق سرخ در سرمقاله‌ای (شماره ۵، ۲۱ حوت ۱۳۰۰) تحت عنوان «توقیف جرایم» حکومت نظامی را دارای حق توقیف جرایم دانسته، ولی توصیه کرده بود که توقیف بهتر است

موافق قانون باشد:

«... حکومت نظامی می‌تواند جرایم را توقیف کند، ولی اگر به امر قانون توقیف کرد هیچ‌گونه احساس نارضایتی در اطراف عملیات ایشان مشهود نمی‌گردد. حکومت نظامی می‌تواند جرایم را توقیف نماید، ولی اگر مانند یک مجری قانون به توقیف جرایم مبادرت نمود، احترام و سطوت او در نظر ملت و افراد منور جامعه پیش‌تر است...»

هم‌زمان با اقدامات مشیرالدوله از مجاری قانونی، رضاخان هم به دست خشن حکومت نظامی، آزادی مطبوعات را هر روز به گونه‌ای تهدید می‌کرد. در همان روزهایی که لایحه مذکور توسط مشیرالدوله و تیمورتاش به مجلس داده شده بود، حکومت نظامی مدیران چاپ‌خانه‌ها را زیر فشار گذاشته بود که از چاپ مطالب مخالف با سیاست دولت خودداری کنند. مدیران چاپ‌خانه‌ها به دلایل زیر از امضای تعهدنامه‌ای که حکومت نظامی مصرانه در پی به امضا رساندن آن بوده، سر باز زدند:

۱-... ما کاسب هستیم و تشخیص سیاست دولت از عهده ما خارج است.
۲- اغلب مدیران که از ملل متنوعه می‌باشند دارای سواد فارسی کاملی نیستند که بخوانند و بفهمند.

۳- مدیران مطایع شب‌ها در مطبوعه نیستند و روزنامه‌ها هم تمام در شب طبع می‌شود... روزنامه حقیقت بعد از انعکاس این موضوع و شرح مباحثه بین مدیران چاپ‌خانه‌ها و مقامات حکومت نظامی در شماره ۵۱ (۱۰ حمل) در این باره چنین اظهار نظر می‌کند:

«حقیقتاً مایه نأسف است که روز به روز به قهقرا برمی‌گردیم، ولی بهتر از همه شقوق این است که حکومت نظامی حال که در امورات قضایی و سایر کارها هم مداخله می‌کند، خوب است اداره خود را در بهارستان تشکیل داده و به جای وکلای مجلس نسته، این اوامر خود را به طرز قانونی صادر و همه را مجبور به قبول آن نمایند والا با وجود مجلس و حکومت مشروطه و کابینه مسئول مجلس این احکام خردسرانه جز مخالفت با حکومت ملی چیز دیگری نیست. نمی‌دانیم وکلای پارلمان و جرایم طرفدار حکومت ملی در این موارد هم سکوت خواهند نمود.»

بعد از برافتادن دولت مشیرالدوله و سرکار آمدن قوام‌السلطنه، امر محدود کردن

آزادی مطبوعات شدت بیش‌تری گرفت. قوام‌السلطنه در نخستین سخنرانی خود بعد از معرفی کابینه در مجلس، در ۲۷ جوزا (خرداد) ۱۳۰۱، در باره مطبوعات چنین گفت:

«... چون متأسفانه عده‌ای از جراید از نبودن قانون هیئت منصفه سوءاستفاده نموده، رویه‌ای را اتخاذ کرده‌اند که بالنتیجه موجب هرج و مرج و تزلزل هیئت است، لذا برای جلوگیری از تکرار این وضعیات انتظار دارم هر چه زودتر قانون هیئت منصفه به تصویب مجلس شورای ملی رسیده، وسائل محاکمه مطبوعات مطابق قانون فراهم گردد.»

یک روز بعد «بیانیه آقای رئیس‌الوزراء» در روزنامه ایران (شماره ۱۱۵۸، ۲۸ جوزا = خرداد) به قرار زیر انتشار یافت:

«نظر به این که مطابق اصل ۷۹ قانون اساسی محاکمه مطبوعات باید با حضور هیئت منصفه بشود و نظر به این که قانون هیئت منصفه هنوز به تصویب مجلس شورای ملی نرسیده و متأسفانه محکمه صلاحیت‌دار برای محاکمه مطبوعات موجود نیست و اجرای قانون مطبوعات نسبت به نقض‌کنندگان قانون دچار وقفه و تعطیل گردیده است و نظر به این به واسطه فقدان محکمه صالح روزنامه‌ها تدریجاً رویه نامطلوبی را اتخاذ نموده‌اند که علاوه بر این که شایسته مقام جریده‌نگاری نیست، در هیچ حکومت ملی نیز نظیر آن دیده نشده و نظر به این که دولت نمی‌تواند در مقابل هر نوع تعرضات و تجاوزات نسبت به مقامات عالی‌مملکتی و سایر طبقات بی‌قید بماند... لزوماً به عموم آقایان ارباب جراید اخطار می‌شود: مادام که قانون هیئت منصفه از مجلس نگذشته و محکمه صالحه تشکیل نیافته است، با حسن وفاق و وطن‌پرستی که از آقایان ارباب جراید انتظار می‌رود باید رویه سابق را متروک دانسته و در این موقع که حسیات وطن‌پرستی توحید مساعی دولت و ملت را در امنیت و آرامش مملکت ایجاب می‌نماید، از هر گونه تعرضات و تجاوزات بی‌رویه اجتناب ورزند و صفحات جراید را که باید با نشر عقاید مفید هادی افکار باشند، به درج مقالات و عبارات توهین‌آمیز آلوده ننمایند.

هرگاه با وجود این اخطار رویه نامطلوب سابق تعقیب شود و این نصیحت خیرخواهانه مؤثر نگردد، دولت ناچار است نظر به حفظ مصالح مملکت و نظر به این که محاکمه مطبوعات فعلاً مقدور نیست، هر روزنامه‌ای را که از حدود

نزاکت خارج شده و به تعرضات نامناسب و حملات بی‌رویه مبادرت ورزد، تا تشکیل محکمه صالحه آن روزنامه را تعطیل نماید. امیدواریم هرچه زودتر قانون هیئت منصفه به تصویب مجلس رسیده، محکمه صالحه تشکیل و موجبات این تصمیم مرتفع گردد.

قوام‌السلطنه - رئیس‌الوزراء»

در حدود یک هفته بعد از انتشار بیانیه فوق روزنامه‌های حقیقت و ایران آزاد در ۶ سرطان (تیر) به توسط دولت توقیف می‌شود و «از مطبوعه هم التزام می‌گیرند که در امور طبع آنان مداخله ننماید.» و در روزهای بعد روزنامه‌های دیگری توقیف می‌گردد.

از جمله روزنامه‌های توقیف شده اقتصاد ایران بود که در حدود بیست روز بعد از توقیف حقیقت به مثابه جانشین آن - از اواخر همان ماه سرطان (تیر) - به مدیریت ابوالفضل لسانی - یکی از فعالان اتحادیه معلمان تهران و از نویسندگان روزنامه حقیقت - به انتشار آغازیده بود. این روزنامه بعد از انتشار شماره ۳۰ (۷ سنبله ۱۳۰۱) توقیف گردید و شماره ۳۱ آن ۱۶ روز بعد، یعنی در ۲۳ سنبله = ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۲ منتشر شد. در عنوان این شماره با خط درشت چنین درج گردیده بود:

«آزادی مطبوعات یک قدمی است در اجرای قانون اساسی مملکت. اتحاد کارگران تأمین‌کننده آزادی آن‌ها است. زنده باد آزادی مطبوعات. اعتصاب کارگران مطابع با موفقیت تمام دیروز خاتمه یافت و اعتصاب کارگران نساج هم پس از دو روز با موفقیت تمام خاتمه یافت. زنده باد اتحادیه کارگران مطابع و نساجان. پاینده باد اتحاد عزم کارگران.»

سرمقاله همین شماره تحت عنوان «ملت مغلوب نمی‌شود» روشنگر گوشه‌ای از تاریخ جنبش کارگری ایران است:

«روزنامه اقتصاد ایران بدون این که به کسی فحاشی و هتاک کند و یا آن که به فلان وزیر فحش داده، از فلان وزیر تملق بگوید و یا آن که برخلاف اعلان حکومت چیزی نوشته باشد، از طرف نظمی با چند روزنامه دیگر توقیف گردید. این مسئله باعث حیرت ما و قارئین اقتصاد ایران گردیده، زیرا روزنامه اقتصاد ایران برای بیدار کردن هموطنان خود قلم‌فرسایی می‌نمود و مدافعه از [مبارزه با] افکار اولیگارشی و ملوک‌الطوایفی را یکی از مقدس‌ترین وظایف خود

می‌دانست و شب و روز در فاش کردن آن‌تریک‌های خونین اجانب می‌کوشید. در نتیجه این حق‌گویی‌ها غفلتاً برخلاف انتظار توقیف شد... اجازه انتشار روزنامه‌های توقیف شده را ما یکی از فتوحات قوای ملی در اجرای قوانین اساسی مملکت می‌دانیم و با صدای بلند می‌گوییم که قوای ملی هیچ وقت مغلوب نمی‌شود و هرکس که بخواهد او را بکشد بدون شک دوچار قهر ملت گردیده، خودش محو و نابود خواهد شد.»

در همان شماره ۳۱ اقتصاد ایران مطلبی تحت عنوان «جشن آزادی قلم» جلب توجه می‌کند:

«در نتیجه کودتای مطبوعات و مرفقیات آزادی‌خواهان، مدیران جراید تصمیم گرفته‌اند که جشن باشکوهی به عنوان جشن آزادی قلم گرفته، روح آزادی‌خواهان و شهیدای راه حریت و فدائیان راه قاتون اساسی را خرسند نمایند. ما هم به نوبه خود این اقدام را بسی قابل تمجید دانسته، عامه آزادی‌خواهان را به حضور در این جشن دعوت می‌نماییم.»

روزنامه طوفان نیز که بعد از انتشار شماره ۴ سال دوم در همان روز ۷ سنبله همراه اقتصاد ایران توقیف شده بود، در شماره ۵ خود که یک روز پیش از انتشار شماره ۳۱ اقتصاد ایران و در روز ۲۲ سنبله (شهریور) انتشار یافت، از «جشن آزادی قلم» مزبور چنین خبر می‌دهد:

«به افتخار عظمت مطبوعات و به نام آزادی قلم که در نتیجه مجاهدات مدیران جراید توقیف شده و مساعدت و اعتصاب کارگران مطابع روز شنبه ۱۷ سنبله نصب ملت طهران شده است. جشن باشکوهی در نظر گرفته شده که پروگرام و موقع آن تقریباً پس از تبادل افکار در هیئت متحده مطبوعات در جراید عموماً اعلان خواهد شد.»

و اما چنین به نظر می‌رسد که علت توقیف روزنامه طوفان سوالی بوده که در ۷ سنبله (شهریور) از دولت کرده بود:

«سوال از رئیس دولت»

به موجب بیانیه منشوره در دوم سرطان و ذکر ماده ۵ قانون مطبوعات که ذیاباً درج می‌شود:

ماده ۵۰۰ بقای توقیف و عدم توقیف روزنامه باید در ۲۴ ساعت به اطلاع محکمه قانونی (دیوان‌خانه محلی) رسیده، حکم توقیف یا سبب توقیف یا آزادی روزنامه و غیره کتباً باید اعلان شود.

از روی چه منطقی و به کدام دلیل جریده حقیقت، شفق سرخ، عصر انقلاب در طهران و جریده راه نجات در اصفهان و روزنامه خراسان در مشهد توقیف و به عرض کدام محکمه قانونی رسیده است؟

چون مایرخللاف دیگران معتقد به دوام روزنامه نبوده، فقط سعی می‌کنیم که حقایق را حتی در یک شماره هم باشد به اطلاع عامه برسانیم، جواب سوال فوق را به اسرع اوقات از مقام ریاست وزراء انتظار داشته و در صورتی که تا ۲۴ ساعت جواب سوال ما داده نشود، ایشان را به سمت یک رئیس‌الوزراء مطیع قانون نخواهیم شناخت.»

شکرالله مانی بی‌آن که زمان دقیق این اعتصاب را تعیین کرده باشد، با استناد از حافظه خویش اطلاعات جالبی در باره این اعتصاب به دست داده است. بنا به نوشته او اعتصاب به خاطر توقیف ۱۴ روزنامه کارگری - چون حقیقت و کار - و روزنامه‌های جبهه آزادی [یعنی دموکرات و انقلابی] چون طوفان و ایران آزاد صورت گرفته بوده است. تاریخچه نهضت کارگری در ایران، (ج ۲، تهران: ۱۳۵۸؛ پی‌تا)، ص ۱۳.

البته چنان که گذشت، روزنامه حقیقت و ایران آزاد پیش‌تر توقیف شده بودند و روزنامه کار در این زمان هنوز انتشار نیافته بود و نخستین شماره‌اش بعدها در اینستا منتشر شد و بنابراین به جای روزنامه کار می‌بایست از روزنامه اقتصاد ایران سخن می‌رفت. این اشتباه را شمیده در کتاب جنبش کارگری و اتحادیه‌ای ایران (۱۹۴۶-۱۹۴۱)، چاپ باکو ۱۹۶۱ و دیگران نیز در جاهای دیگر تکرار کرده‌اند. ضمناً شمیده وقوع این اعتصاب را در سال ۱۹۲۱ و عبدالحسین آگهی در طی سال‌های ۲۰۲-۱۳۰۲ دانسته‌اند که با توجه به اسناد فوق دور از حقیقت هستند.

نوشته شکرالله مانی در باره اعتصاب مزبور به رغم اشتباهات جزئی روشنگر است. بنابراین نوشته، بعد از توقیف روزنامه‌های مترقی، اتحادیه مطابع تصمیم به اعتصاب می‌گیرد و روزنامه‌های دولتی و دست‌راستی ایران، گلشن، قانون، ساره ایران و اتحاد و ... نیز از انتشار باز می‌مانند. دولت رهبران اتحادیه را دستگیر می‌کند و چون با تهدید نمی‌تواند کارگران را وادار به ادامه کار بکند و از آن جایی که اتحادیه مرکزی نیز تصمیم به اعتصاب تمام کارگران به پشتیبانی از کارگران چاپ‌خانه‌ها می‌گیرد، دولت

بعد از مذاکراتی در سطوح بالا، مجبور به عقب‌نشینی شده، وزارت داخله به اداره نظمیہ دستور می‌دهد که «به مطایع اعلام نماید عموم جرایم که توقیف شده‌اند، از توقیف خارج و برای انتشارشان مانعی نمی‌باشد.» پیشین، ص ۱۴.
از مطلبی که در شماره ۳۴ (۲۶ سنبله ۱۳۰۱) روزنامه اقتصاد ایران به چاپ رسیده، چنین برمی‌آید که کارگران چاپ‌خانه‌ها بعد از پنج روز اعتصاب «به مقصود خود نائل گردیدند و اعتصاب با موفقیت تمام خاتمه یافت.»

البته بعد از آن نیز «آزادی مطبوعات» که به نوشته شماره ۳۳ روزنامه اقتصاد ایران «یکی از یادگارهای فداکاری و قربانی زیاد ملت ایران است که در مبارزه آزادی با ارتجاع به دست آمده، دشمنان مملکت و مرتجعین و استبداد طلبان را آبی راحت» نمی‌گذارد و آنان «برای خفه کردن آزادی مطبوعات از هیچ قسم اقدامات دست» نمی‌کشند و پا به پای شکل‌یابی دیکتاتوری رضاخان آزادی مطبوعات نیز محدودتر و محدودتر می‌شود تا دیگر نشانی از آن باقی نماند.

فرخی یزدی در سرمقاله طوفان [سال ۲، شماره ۱۹، ۲۷ میزان ۱۳۰۱] تحت عنوان «مطبوعات و محاکمه وزرا» خطاب به وزرا چنین می‌نویسد:

«... شما می‌خواهید قانون هیئت منصفه به هر رنگی هست از مجلس گذشته، جرایم محدود و این تنها وسیله انتشار اعمال سیئه شما معدوم شود. شما مایلید که برده از روی اسرار شوم زمامداری شما برداشته نشود و اعمال خودسرانه شما مورد ایراد واقع نشود... ما حاضریم محاکمه بشویم، ولی شما هم باید به حساب دعوت شوید.»

فرخی در شماره‌ای دیگر - طوفان، سال ۲، شماره ۸، ۳۰ سنبله ۱۳۰۱ - رضاخان را که غدارترین دشمن آزادی و مطبوعات بوده، مورد خطاب قرار داده، چنین می‌نویسد:

«آقای سردار سپه

در مملکت مشروطه در مقابل مجلس، یک نفر وزیر هر چند مقتدر هم باشد، قانون به او اجازه نمی‌دهد مدیر روزنامه را جلب به محاکمات عسکریه (نظامی) نماید...»

این بحث را با بیتی از فرخی به پایان می‌بریم:
آزادی است و مجلس و هسر روزنامه را

هر روز بسی محاکمه توقیف می‌کنند!

۵۰. گفتنی است که روزنامه حقیقت در همین شماره ۶۰ و همچنین شماره بعدی (۶۱) متن «نطق آقای شیخ حسین لنگرانی»، یکی از روحانیون اهل سیاست آن زمان را که در «عصر نیمه شعبان» در حضرت عبدالعظیم ایراد کرده بود، آورده است. قسمت‌هایی از آن نطق، که هم‌زمان با تحصن گروهی از آزادی‌خواهان در حضرت عبدالعظیم و سفارت شوروی بیان گردیده، نقل می‌شود:

«... اما حکومت فعلی ما علاوه بر این که ابدأ ابراز لیاقتی نکرده، ابدأ آشنا به اخلاق اسلامی نیستند که سهل است تمام هم خود را صرف محور آثار اسلامی و مخالفت با احکام قرآن کرده و ابدأ علاقه‌مند به مملکت نیستند. مقدرات جامعه تابع منافع شخصی آن‌ها شده و هیچ نمی‌توان هویت آنان را تشخیص داد. حقیقتاً حال خفاش را به خود گرفته، برحسب اقتضاء و صرفه‌گامی پرنده و گاهی چرند می‌شود. از یک طرف حکومت را ملی معرفی کرده و درب مجلس مفتوح است، از طرفی حکومت نظامی کاملاً حکم فرما و اظهار عقیده ممنوع [است] و هرگاه کسی بگوید آقایان من هم در این مملکت شریکم، خانه من هم هست، من یک نفر ایرانی مسلمانم، اسلام و قانون اساسی به من حق می‌دهد که در امور جامعه قضاوت کنم، شما حق ندارید برطبق میل و اراده مستبدانه خود بگیرید، بخورید، ببخشید، بغروشید؛ شما نمی‌توانید به دلخواه خود ببندید، بزیند، حبس کنید، تبعید کنید، اعدام کنید. قانون اساسی فقط وظیفه شما را اجرای قوانین تشخیص داده، فقط شما به منزله مأمور اجرا هستید. بر ما و بر شما قانون حاکم است. فوراً با همان چیزهایی که برای دیگری نتوانسته است به‌بیند، خودش مواجه می‌شود [؟] حقیقتاً این رباعی [فرخی که انتشارش در صفحه اول طرفان ۱۸ حوت ۱۳۰۰ همراه با مقاله کوبنده‌ای نیز در همان شماره علیه قانون‌شکنی‌های سردار که موجب تعقیب وی از جانب حکومت نظامی و تحصنش به سفارت شوروی در تهران شد] نتوانسته است کاملاً حال اوضاع حاضر را مجسم کند:

از یک طرفی مجلس ما شیک و قشنگ

و از یک طرفی عرصه به میلیون‌تنگ

قانون و حکومت نظامی و فشار

ایسن است حکومت شترگاو پلنگ

آقایان همین تضحیقات و فشارهای غیرقابل تحمل است که افکار عامه را

عصبانی کرده، یکی را به فرار در سفارت روس و دیگری را به تحصن در این استان مقدس [حضرت عبدالعظیم] مجبور می‌کند. آقایان رفقای من همه می‌دانند که من با مداخلهٔ اجنبی در امور مملکتی به هیچ قسم موافقت نداشته و ندارم ولیکن آیا علت‌العلل تمام این بدبختی‌ها و پیش‌آمدهای خطرناک که رویهٔ دولت هر دقیقه خطرات آن را عظیم‌تر می‌کند، خود حکومت نیست؟

تعجب است که هیئت دولت راضی نیست که از او سؤال شود که با وجود تحمیل این همه مالیات‌های سنگین بر کارگر و رنجبر چه شده است که هر روز دست تکدی به [سوی] دشمنان دراز کرده و برای استقراض‌های خانمان‌سوز خود ناموس جامعه و استقلال مملکت را وثیقه می‌دهد و به جای این که افلاً یک قسمت از آن در مصالح مملکت صرف شود، تمام آن صرف تعیبات طبقهٔ اشراف شده و برای اعدام ابناء وطن و غارت و چپاول دارایی آن‌ها به کار می‌رود...

... آقایان می‌دانید چرا مجلس و روحانیون مستنفلد در مقابل این خلاف شرع‌ها و شناعت‌ها اعتراض نمی‌کنند؟ زیرا به مقتضای منافع اشرافی، اشراف و اشراف مآب‌ها سه قسمت شدند: یک قسمت هیئت دولت را تشکیل دادند، یک قسمت در لباس روحانیت عرض‌اندام کرده، یک قسمت کرسی‌های پارلمان را اشغال [نموده‌اند]. منافع مشترکهٔ آن‌ها اجازهٔ تعرض را نمی‌دهد، البته روحانی‌نمایی که در غارت بیت‌المال با دولت شریک است، منافع او را مجبور به موافقت می‌کند. بدیبهی است وکلایی که روح ملت از انتخاب آن‌ها خیر ندارد. مجلسی که قسمت اعظم اعضای آن بچه‌های قرارداد منحوس [۱۹۱۹] و دلال‌های اجنبی و عمال بیگانه و به توصیه و پیشنهاد سفارت انگلیس و شلاق و سر نیزه و ثوق‌الدولهٔ خائن وطن فروش برخلاف قانون انتخابات تعیین شده‌اند، البته از این شایع متأثر نشده که سهل است، ادامه و اشدداد آن را رضایت خواهند داد. این است که ما دولت را به عواقب وخیمهٔ این تاکتیک و رویه تذکر داده و خودمان مستقیماً الغای حکومت نظامی و اجرای قانون اساسی را جداً درخواست نموده و با صدای بلند فریاد می‌زنیم: لغو باد حکومت نظامی! نیست باد خائنین وطن!

توضیح این که شیخ حسین لنگرانی تا سال‌های بعد از انقلاب اسلامی در قید حیات بوده و بر سندی که در ۱۴ ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۳، به هنگام غوغای جمهوری تحت

عنوان «برای قضاوت تاریخ» انتشار داده بوده، مقدمه‌ای نوشته، در کتابی که به اهتمام باقر بیدهندی در اواخر سال ۱۳۵۹ انتشار یافت، به چاپ رسانده است. در مقابل شیخ حسین لنکرانی‌ها، میرزا عبدالله واعظ‌ها نیز بوده‌اند که مورد انتقاد روزنامه حقیقت قرار می‌گرفتند. در سرمقاله شماره ۷۱ (۳۱ ثور ۱۳۰۱) حقیقت تحت عنوان «باز هم مغلطه» در این مورد چنین آمده است:

«... باز هم شنیده می‌شود که میرزا عبدالله واعظ در بالای منبر به آزادی و آزادی خواهان فحش می‌دهد. عوام فریبی می‌کند. اسلام را به اشراف می‌فروشد. ما نمی‌خواستیم در این موضوع داخل بشویم و خیانت‌هایی را که این قبیل اشخاص به نام اسلام و به اسم دیانت به ملت و مملکت نموده‌اند، بتویسیم؛ زیرا ما از عملیات این دعاگویان اشراف و .. اعیان باخبر هستیم ... عوض این که مسلمانان را ترغیب و تشویق برای ترقی و تمدن نمایید، عوض این که حامی فقرا باشید، سبب بدبختی و فلاکت اسلام و مسلمانان شده‌اید... آیا دین اسلام می‌گوید مسلمان‌ها می‌سواد باشند؟ آیا اسلام گفته است که باید معتقدین آن تابع محض مظالم اشراف و ظالمین باشند؟ آیا مسلمانی عبارت از تسلیم بودن در مقابل خیانت‌های زمام‌داران است؟ آیا مسلمانی در بندگی و اسارت است؟ ...»

حکومت نظامی با زور و سرنیزه می‌خواهد حکم کند مردم روزه بگیرند و حال آن که این وظیفه شما بوده، شما باید طوری تبلیغ و ارشاد می‌کردید که مردم بدون اکراه روزه می‌گرفتند و احتیاج به زور سرنیزه نمی‌شد.

ما با عقاید و دین هیچ‌کس کاری نداریم، اما در این دوره، اعلان حکومت نظامی راجع به روزه، در خارج از ایران میان ملل دیگر موجب شرمندگی است. برای این که مردم دین را وظیفه وجدانی می‌خوانند و مسائل دینی باید با میل و رغبت باشد... اگر دل شما برای اسلام می‌سوزد و اگر مسلمانید کاری بکنند که سیصد میلیون مسلمان از اسارت کفار خلاصی یابند.»

در مقالات دیگری نیز از اعلان حکومت نظامی در باره ممنوعیت موسیقی و نمایش و روزه‌خواری انتقاد شده است؛ از جمله در مقاله‌ای تحت عنوان «رمضان تمام شد» که در شماره ۸۶ (۸ جوزا ۱۳۰۱) به چاپ رسیده بود. از این مقاله چنین برمی‌آید که روزنامه حقیقت آماج حملاتی قرار گرفته بوده است:

«... مخصوصاً جریده حقیقت در دست بعضی‌ها موضوع جدیدی بود. حکومت وقت و اشخاص نیز از این موضوع استفاده کردند... عوام بیچاره جهاد دینی را همان در ضدیت حقیقت تصور کردند... ما که همیشه کوشش می‌کنیم به مسائل روحانی دخالت نکرده در اطراف مادیات بگردیم، به‌طور اجبار مجبور به نوشتن مقاله در اطراف روحانیون دروغی و حقیقی شدیم. مگر ما چه نوشته بودیم؟ چه چیز سبب کافر شدن حقیقت بود؟... ما برای فهماندن وظایف حکومت نظامی گفته بودیم که تو حق نداری به مسائل وجدانی و دینی مردم دخالت کنی...»

لازم به تذکر است که روزنامه حقیقت در حالی که با روحانی‌نمایان طرفدار اشراف‌دگریری داشت، روحانیان متعهد و مترقی را ارجح می‌نهاد. در حقیقت شماره ۷۷ (۲۱ ثور ۱۳۰۱) تحت عنوان «واعظ خوب» چنین می‌خوانیم:

«از قراری که شنیده شده، آقای آقا میرزا محمد همدانی که یکی از واعظ‌های درجه اول واقف به فلسفه اسلام و علل ترقی و تنزل مسلمین در گذشته و حال می‌باشد، در این شب‌های اخیر در مسجد شاه در منبر در حین موعظه مختصری دفاع از مندرجات حقیقت نموده و ضمناً اظهار داشته‌اند که وظیفه علما و اهل منبر این است که توجهی به حال زار مسلمین و علت انحطاط ممالک اسلامی نموده، خود را به جزئیات مشغول نکنند و همین عدم توجه علمای اعلام به ترقی سایر ملل باعث انحطاط مسلمین شده است.»

در شماره ۷۳ (۱۵ ثور ۱۳۰۱) حقیقت مقاله‌ای درج گردیده است تحت عنوان «اسلام و بیکاری». نویسنده این مقاله شیخ محمدحسین بروجردی «یکی از علمای فاضل» بود که با استناد به احادیث و آیات ثابت کرده بود که «اسلام بیکار را دشمن» می‌داند و «بنای مفت خواری را بر هم زده» است. بعد از به پایان رسیدن مقاله، از طرف روزنامه چنین توضیح داده شده است:

«مقاله فوق‌الذکر آقای آقا شیخ حسین بروجردی است و ما برای آن که ملت گول مفت‌خورها و دعاگویان ظالمین را نخورد و بدانند که اسلام از این مفت‌خورها بیزار است، مبادرت به درج آن نمودیم.»

در حقیقت شماره ۴۰ (۱۷ حوت ۱۳۰۰)، نامه بلندی که امضای «هیئت جامعه علمای اعلام و مجتهدین قزوین» را در زیر خود دارد، به چاپ رسیده است که قسمتی از آن

نامهٔ جالب نقل می‌گردد:

«... اقتصاد است که ازدیاد ثروت و مکت و دولت را منظوری است. متأسفانه ملت ایران و مسلمین این مملکت به قدری توسعه در تزیینات و تجملات مستحده داده‌اند و خود را به واسطهٔ تقلید دچار یک مشکلات اساسی لاینحلی نموده‌اند که موجب حیرت عقول ذوالعقول گردیده، بالاخره اغلی را مبتلا به فقر و فلاکت ساخته عدهٔ معدودی هم اگر در تمام ایران نفسی و قدرتی داشته باشند عن قریب آن‌ها هم دچار این بلا خواهند گشت... لذا هیئت مقدسهٔ علمیهٔ علمای اعلام و حجج اسلام قزوین متع‌الله‌المسلمین به طول بقائیم به تأییدات اعلیٰحضرت اقدس امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه، عامهٔ طبقات مسلمین را از نقطه‌نظر شرع و دیانت و اسلامیت متذکر می‌نمایند که الیوم وظیفهٔ شرعیة مسلمین و منتشرعین آن است که حتی‌المقدور این عادیات مذمومهٔ خود را که موجب هزاران خسران است در البسه و اقمشه و حلویات و تزیینات تقلیل و به مرور ایام موقوف و متروک سازند و به قدر الامکان به اقتصاد مشی و رفتار نمایند و طریقهٔ آباء گرام و اجداد فخام خود را پیشه گیرند. یا بودن مأكولات ارزان‌مایهٔ ایران، البته باید انواع حلویات را که از مادهٔ قند و شکر به عمل می‌آید، متروک سازند و به همین مختصرات داخلی به حکم «عزم قنع» قانع گردند و به حلویات وطنی از قبیل استعمال چایی یا کشمش اکتفاء نمایند و نیز تجملات خود را در اعیاد از همین اجناس و حلویات وطنی قرار دهند و به همین منسوجات ایران اکتفا و افتاع نموده و خود را به مشقت و کلفت نیندازند که شاید زاید بر این مسلمین رو به فقر و فلاکت نروند...»

۵۱. منظور از دیروز روز ۱۷ حمل است که قسمت هفتم سلسله مقالات «حفظ آزادی...» تحت عنوان «پارلمان (مجلس ملی) و ملت» در شمارهٔ ۵۵ حقیقت انتشار یافت. در این مقاله بود که پارلمان و نمایندگان معروض کوبنده‌ترین انتقادهای قرار گرفتند. اعتبارنامهٔ مخبرالسلطنه، که به «قاتل خیابانی» شهرت داشت، عصر همان روز، یعنی در ۱۶ حمل ۱۳۰۱ در مجلس از تصویب گذشت. مخبرالسلطنه در انتخابات سال ۱۲۹۶ از تهران به نمایندگی مجلس (چهارم) انتخاب شده بود. بعد از آن در کابینه‌های عین‌الدوله و مستوفی و مشیرالدوله به مقام وزارت رسید، در تابستان ۱۲۹۹ به عنوان ایالت آذربایجان منصوب گردید و پس از سرکوبی قیام خیابانی در شهریور ۱۲۹۹، تا بهمن ۱۳۰۰ که قیام لاهوتی در تبریز صورت

گرفت، در مقام ایالت یاقی ماند. در اواخر اسفند ۱۳۰۰ به تهران بازگشت و در اواسط فروردین به مجلس که در اوایل تابستان ۱۳۰۰ افتتاح شده بود، رفت. خودش می‌نویسد که «احتمال خنکی‌ها از طرف اقلیت پرحرارت می‌دادم. سلیمان میرزا طرفدار انقلاب مخالفت کرد، کاسه و کوزه بر سر آزادی‌خواه [شخص مخبرالسلطنه] بدبخت شکسته شد...»

در حقیقت شماره ۵۲ (۱۳ حمل ۱۳۰۱) در مقاله بی‌امضایی تحت عنوان «امروز و گذشته» که احتمالاً توسط سیدمحمد دهگان نوشته شده، اشاره‌ای به تلاش مخبرالسلطنه برای اشغال کرسی نمایندگی رفته است:

«... آیا قانونی هست که فائل یگانه آزادی‌خواه آذربایجان - شیخ محمد خیابانی - بعد از مدتی ریاست در مرکز، هم با کمال آزادی زندگانی نماید و ابداً محاکمه نشود، بلکه منتظر اشتراک قانون‌گذاری و وکالت دارالشورای باشد؟...»

در هر صورت اعتبارنامه مخبرالسلطنه در ۱۶ فروردین در مجلس مطرح می‌شود و با اکثریت چشم‌گیری به تصویب می‌رسد! نقل قسمت‌هایی از مذاکرات مجلس در این باره بی‌مناسبت به نظر نمی‌رسد:

«... سلیمان میرزا... اشخاصی ... آقای مخبرالسلطنه را منتم می‌دانند که در قتل شخص بزرگی مثل خیابانی اقدام نموده است ... این مسئله، مسئله‌ای است که از نقطه نظر آزادی‌خواهی بایستی تعقیب شود. این شخص متول شده است و کسی بوده است که وکالت جایی مثل آذربایجان را داشته است ... من نمی‌دانم به چه جهت کشته شده است، بسیار خوب، بنده می‌گیریم هر کس شرکت در قتل کسی داشته باشد، بایستی از تمام حقوق مدنی و ملی محروم شود و هر کسی می‌خواهد باشد، بایستی محاکمه و مجازات شوند... می‌گویند که جنازه خیابانی را چند ساعت در مقابل دارالحکومه به استخفاف گذاشته‌اند... و باز شنیده‌ام که چهارصد خانه در تبریز بدبخت فلک‌زده در همان وقت حکومت ایشان، بعد از آن که وقایع تمام شده و بعد از آن که جنازه مرحوم خیابانی را برداشته‌اند، چند روز دیگرش غارت شده است ... می‌پرسم آیا اگر [چنین جنایتی] از کسی سرزده باشد، بایستی گنت روی صندلی وکالت بنشیند؟...»

آن‌گاه مخبرالسلطنه در دفاع از خود، خدماتش را برمی‌شمارد و می‌گوید اگر دیگران «با حرف تنها آزادی‌خواه بوده‌اند و به حرف اقدامات کرده‌اند، من آدمی هستم که هر چه کرده‌ام عملی بوده و عملاً آزادی‌خواه بوده‌ام!...» بعد از آن سیدحسن مدرس لیدر

اکثریت به عنوان موافق صحبت می‌کند:

به عقیده من مذاکرات خیلی خارج از موضوع است و عقیده‌ام این است که خیابانی آدم خوبی بود و حتی محمدتقی‌خان [پسبان] هم خیلی خوب بود و باز می‌خواهم عرض کنم کوچک‌خان هم آدم خوبی بود. بنده خودم برای قرارداد خدمت خیابانی آدم فرستادم. نمای موافقت کردم. فرمودند من با عراقی‌ها [منظور عراقی عجم است که یکی از ولایات ایران و شامل اراک و تفرش بوده] طرف مذاکره نمی‌شوم. تمام این‌ها درست است. لیکن بیایستی برای کارها حدودی معین شود. خیابانی خوب بود، ولی ما نمی‌دانیم وضعیات آذربایجان چه بود؟ ...

... ما که این جا نشستیم می‌گوییم مرحوم خیابانی شهید شد. اما کشنده کی بود؟ معلوم نیست. نسبت به آقای مخبرالسلطنه می‌دهند. بنده اگرچه با ایشان دوستی دوردور داشتم، لکن در این مدت هفت سال که به طهران آمده‌ام، پیش‌تر شنیده‌ام ایشان از خدمتگزاران وطن هستند. به قدری وطن‌خواه به دند که آخر «دهقان» هم شدند و دیدید که امضای خود را دهقان گذاردند [دهقان اسم مستعار مخبرالسلطنه بود] ... بنده عقیده‌ام این است که از حیث انتخاب و صحت انتخاب باید نسبت به ایشان رای داد و اشکالی راجع به آن نمی‌بینم و امیدوارم آقایان هم بعد از این مذاکرات به اتفاق رأی بدهند و البته اگر ما را [اکثریت را] قانع می‌کردند به اتفاق رد می‌کردیم چون ما را قانع نکردند، لذا می‌خواهیم به اتفاق رأی بدهیم ...»

و بعد هم کفایت مذاکرات اعلان شد. سلیمان میرزا اعتراض می‌کند و می‌گوید که اکثریت می‌خواهد اقلیت را خفه کند و بالاخره ملک‌الشعرا بیار به عنوان مخالف صحبت کرده و گفت:

«... مرحوم خیابانی یک نفر یاغی و خودخواه نبود. اگر یک مردی در دوره فترت [۶۷ ماهه] قانون اساسی را در دست بگیرد و قیام بکند، شاید در نظر دولت وقت یاغی باشد، ولی در نظر ملت یاغی نیست و آزادی‌خواه است. شاید بعضی بخواهند بعضی ادعاها بکنند و بعضی تهمت‌ها بزنند، ولی در نتیجه وقتی بعد از پنجاه سال، صد سال مراجعه به تاریخ آذربایجان بشود، خواهند گفت: در بحیره فترت یک نفر محمدنام خیابانی که مرد فاضلی بود، قیام کرد و قانون اساسی را در دست گرفت و اجرای آن را از دولت وقت تقاضا

نمود و حزب دموکرات هم با او موافقت کردند و در روزنامه ارگان او [نجده] مقاله و خطابه‌هایی منتشر شد و کاملاً مطابق آزادی‌خواهی بود و این شخص به توسط حکومت وقت کشته شد. آیا این را نمی‌نویسند؟...

در هر صورت بعد از تمام این مذاکرات، اعتبارنامه جناب «عملاً آزادی خواه» به نوشته حقیقت در همان روز (شماره ۵۶) «به اکثریت ۴۹ رأی از ۶۷ رأی» تصویب شد. عین خیر تصویب اعتبارنامه مزبور که در جای سرمقاله شماره ۵۶ حقیقت با عنوان درشت «بشارت به آزادی خواهان» درج گردیده، نقل می‌شود:

«اعتبارنامه مخبرالسلطنه، قاتل شیخ محمد خیابانی و آزادی خواهان تبریز که بیوجه خوردند و کرسی‌های پارلمان را حفظ کردند، با وجود حملات شدید سلیمان میرزا و ملک الشعرا به اکثریت ۴۹ رأی از ۶۷ رأی تصویب و بر روی همان کرسی نمایندگی ایران جلوس کرد!»

و خود مخبرالسلطنه در خاطراتش با لحنی پیروزمندانه و طنزآمیز می‌نویسد که «رأی گرفته شد، شش نفر به مخالفت و رقیه آبی انداخته بودند...» خاطرات و خطرات، (تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۳)، ص ۳۴۰.

ولی بنا به صورت مذاکرات جلسه ۸۶ مجلس، مهره سیاه که علامت رد بوده، ۱۸ تا بوده است نه ۶ تا و از باقی رأی‌ها ۴۹ مهره سفید علامت قبول و ۵ نفر رأی ممتنع داده بودند و به عبارت دیگر در رأی‌گیری شرکت نکرده بودند. روزنامه حقیقت که تعداد رأی دهندگان را به جای ۷۲ نفر، ۶۷ نفر نوشته است، از این جا ناشی می‌شود که این روزنامه تعداد نماینده‌های شرکت‌کننده در رأی‌گیری را نوشته‌اند، نه نمایندگان حاضر در جلسه را که ۷۲ نفر بوده‌اند.

۵۲. روزنامه حقیقت در موارد دیگری نیز به دفاع از خیابانی پرداخته، او را طرفدار مرکزیت ایران دانسته است. در شماره ۵۹ (۲۳ حمل ۱۳۰۱) زیر عنوان «دفاع از خیابانی» چنین می‌خوانیم:

«در اوایل تشکیل کابینه سابق آقای مشیرالدوله، یک مکتوب خصوصی از طرف هیئت انقلاب تبریز به امضای حاجی محمدعلی بادامچی که عبارت از چهار صفحه بود، مقصد و مرام هیئت را نوشته بودند و عین آن توسط آقای حکیم‌الملک وزیر «الیه سابق» به هیئت وزراء فرستاده شد و خود نگارنده قبل از تسلیم آن مکتوب به هیئت وزراء متن آن را خوانده [است]. خلاصه مضمون آن

مکتوب عبارت بود از «مرکزیت»؛ و حتی تصریح کرده بودند که چون فنقاز را به نام حکومت آذربایجان نامیده‌اند، ما آذربایجان را آزادستان نامیده [ایم] که جزء لاینفک ایران است و هیچ مقصودی نداریم جز اجرای قانون اساسی و تنبیه غارتگران ایالات و ولایات.

یک نفر مطلع.

در شماره ۸۴ (۵ جوزا ۱۳۰۱) حقیقت نیز نامه‌ای از یک آذربایجانی در اعتراض به مطالب یکی از مقالات روزنامه اتحاد چاپ شده است. در این مقاله (اتحاد، شماره ۱۶۶) خیابانی تجزیه طلب قلمداد کرده شده بود. در قسمتی از آن اعتراض چنین آمده است:

«اگرچه بعضی‌ها می‌خواهند به زور مدلل دارند که آن مرحوم درصدد تجزیه آذربایجان و اعلام جمہوریت بود، ولی نطق‌های آن مرحوم و عملیات قیامیون به کلی ضد این مطلب را آفتابی و روشن می‌سازد. شیخ مرحوم آذربایجان را جزء لاینفک ایران دانسته ...»

۵۳. آذربایجان جزو لاینفک ایران ارگان تشکیلات باکوی حزب دموکرات ایران بود که هفته‌ای دو شماره و به زبان‌های آذربایجانی و فارسی منتشر می‌شد. نخستین شماره آن در ۱۰ فوریه ۱۹۱۸ انتشار یافت. میرجعفر جوادزاده (پیشه‌وری) از همکاران آن بوده و مقالاتی در آن نوشته است. برای آگاهی بیشتر به مقدمه همین مجموعه مراجعه شود.

۵۴. پیشه‌وری در نطق روز ۱۹ شهریور ۱۳۲۴ خود که در سالن تئاتر شیر و خورشید تبریز ایراد کرد، چنین گفت:

«من همان روزی که اعتبارنامه قاتل او (خیابانی)، حاجی مخبرالسلطنه به تصویب رسید، به عنوان یک مخبر در مجلس حضور داشتم ... مجلس شورایی که با خون قهرمانان آذربایجان تشکیل یافته بود. اعتبارنامه این جلاده را تصویب کرده، او را نماینده ملت خواندند... من در آن زمان به مثابه یک آذربایجانی به نحوی شدید بر این عمل خائنانه مجلس در روزنامه حقیقت اعتراض کرده، با نوشتن عبارات جسورانه‌ای چون «ما آن قبور محترم را که شما آن‌ها را خائن می‌خوانید، معبود خود می‌خوانیم.» کوشیدم تا حسن ملیتی را که در دلم شعله‌ور می‌شد، تسکین دهم ...»

تیزیل صحیفه‌لر، ص ۴-۳۳.

با توجه به مطالب مذکور، این مقاله را که بدون نام نویسنده چاپ گردیده، می‌توان از پیشه‌وری دانست. ضمناً رابطه و هماهنگی این مقاله با قسمت‌هایی از سلسله مقالات «حفظ آزادی...» دلیل دیگری است بر اثبات این ادعا که نویسنده آن سلسله مقالات کسی جز پیشه‌وری نبوده است.

۵۵. پیشه‌وری در سرمقاله آذیر شماره ۱۸۱ (۳۱ مرداد ۱۳۲۳)، تحت عنوان «صد کلمه راجع به ناسزاهای آقای محمد مسعود، انتقاد دوستانه از مرد امروز» در باره مقاله «حقیقت، فحش و هتاک» چنین می‌نویسد:

«... حتی من که دارم امروز با کمال تأسف این سطور را می‌نگارم، بیست و سه سال پیش در روزنامه حقیقت زیر عنوان «حقیقت، فحش و هتاک» مقاله مفصلی نوشته، ثابت کرده‌ام که فحاشی و هتاک بی‌بانه‌ایست که سرجمعین و دزدان و خیانت‌کاران از آن بر علیه آزادی مطبوعات سوءاستفاده کرده، می‌خواهند با هر کردن نویسندگان روی جنایت و خیانت‌های خود را بیوشانند. در آن جا من به طور صریح نوشته‌ام، اگر روزنامه‌ها اشخاص معینی را نالایق، دزد و خائن معرفی می‌کنند، این را نباید فحش و ناسزا شمرد. این حقیقت دارد و روزنامه‌نویس نمی‌تواند ببیند، بشنود و بفهمد و ننویسد. این مقاله هنوز هم هست. خوشبختانه با تمام جدیتی که پلیس رضاخان برای از بین بردن آثار ما و سایر آزادی‌خواهان داشت، کتاب‌خانه دولتی را فراموش کرده، یک دوره از آن در آن جا باقی ماند. امروز هر کس بخواند، می‌تواند به آن جا مراجعه کرده و آن را بخواند و نظر اساسی ما را در باره فحش و هتاک به طور مشروح و مفصل درک بکند. ما در آن جا گفته‌ایم که شمردن کارهای خلاف قانون عمال دولت را نباید فحش و هتاک دانست...»

۵۶. روز ۲۹ فروردین پاسبان‌های تهران به بهانه نرسیدن حقوق دست از گار کشیدند. حسین مکی بر آن است که یکی از علل این دست از کار کشیدن تحریکات عمال و کارکنان منحنی سردار سپه بود که می‌خواستند مشیرالدوله را خسته کرده، مجبور به استعفا نمایند تا زمینه برای رئیس‌الوزاری وی آماده شود. تاریخ بیست ساله، (پیشین) ج ۲، ص ۵۷. این اعتصاب سه روز ادامه پیدا می‌کند. علت «تعطیل آژان‌ها» در شماره ۶۳ (۳۰ حمل) حقیقت از طرف نماینده اعتصاب‌کنندگان چنین اعلام گردیده است:

«محرماً» به عرض عموم می‌رساند که پس از انتظار سه ماه و نیم حقوق، در نتیجه زحمات افراد پلیس و سرماساری در نزد طلبکارها اخیراً راه چاره را مسدود دانسته، از ساعت ۴ بعد از ظهر، ۲۷ حمل متوالیاً تعطیل کرده، تا ساعت ۹ صبح جمعی از طرفه تعطیل‌کنندگان به وزارت جلیله داخله برای تظلم رفته، پس از مذاکرات زیاد رؤسای دوایر نظمیہ احضار و بانزده هزار تومان حواله داده شد که بین افراد تقسیم شود. با این پریشانی و سختی معیشت و این قسم حقوق دادن چه گونه اهالی طهران انتظار خدمت از پلیس دارند؟
فضل‌الله آقاخانی - نایب اول پلیس سوار.»

سپس روزنامه حقیقت در پاسخ، یا به عبارت دقیق‌تر در توضیح مسئله می‌افزاید:

«اولاً ما به شما اطمینان می‌دهیم که این غارتگران که از غارت ملت پارک‌های عالی تهیه کرده‌اند و شما هم فقط به حفظ آن پارک‌ها اشتغال دارید، چنان بیت‌المال ملت را چپاول می‌کنند که به شما چیزی نمی‌رسد.
ثانیاً شما فقرا و بیچارگان تا با بکدیگر اتحاد و یگانگی نداشته باشید، اغنیاء نقدی خزانه دولت را به هزار اسم و رسم، شهریه، حق دعاگویی و غیره خالی کرده و همیشه نسیه و طلبکار بودن قسمت شما خواهد بود.
حقیقت.»

در حقیقت شماره ۶۴ نیز خبری درج گردیده است، به قرار زیر:

«رفع تعطیل»

از قرار خبری که ساعت نه و بعد از بسته شدن صفحات روزنامه به ما رسیده، اداره نظمیہ آزان‌ها را متقاعد نموده به کار خود مشغول شدند.»

در رابطه با «حقوق مستخدمین نظمیہ» در حقیقت شماره ۵ (۱۷ جدی) نیز خبری درج گردیده که روشنگر است:

«از قرار اطلاعات خصوصی حقوق مسیو وستداهل [رئیس کل نظمیہ] با رفتایش سالیانه شصت هزار تومان می‌باشد.»

گفتنی است که چند روز قبل از اعتصاب پلیس در تهران، در تبریز نیز که در آن زمان مصدق‌السلطنه (دکتر مصدق) مقام ایالت آذربایجان را داشته، آزان‌ها دست به

اعتصاب می‌زنند که گزارش آن در مطلبی تحت عنوان «تبریز» در حقیقت شماره ۷۱ (۱۳ ثور ۱۳۰۱) به چاپ رسیده است، به قرار زیر:

«... روز پنج‌شنبه ۱۶ حمل (فروردین) قسمتی از آزان‌ها به جیت نرسیدن حقوق چند ماهه تعطیل کرده می‌خواستند بازار را هم بسته، حقوق خودشان را با مساعدت اهل بازار مأخوذ دارند. ضمناً از شاهزاده مقتدرالدوله، رئیس تأمینات نیز شکایت می‌کردند که با آن همه مراجب هنگفت یک شاهی طلب ندارد، ولی دیگران ماه‌هاست که معیشت خود را با قرض می‌گذرانند. تازه بازار را می‌بستند که عده‌ای قزاق آزان‌های حقوق طلب را گرفتار و بعضی از آن‌ها را هم در نظمیہ کتک زدند. همان روز قزاق‌ها عوض آزان‌های مزبور سر پست بودند...»

دکتر مصدق نیز در خاطرات خود از این واقعه یاد کرده است. خاطرات و تألمات، تهران: عجمی، ۱۳۶۵، صص ۴۷-۱۴۶.

۵۷. کنفرانس ژن یا ژنوا (Genoa). هیئت نمایندگی شوروی در این کنفرانس، که افرادی چون چیچرین، کراسین، لیتوینف و نریمان نریمانوف ... را دربرمی‌گرفت، تأکید اصلی خود را بر اصول همزیستی مسالمت‌آمیز و خلع سلاح عمومی و کاهش نفرات آرتش‌ها و جلوگیری از کاربرد سلاح‌های ویرانگر قرار دادند. در جریان برگزاری این کنفرانس یک قرارداد اقتصادی بین آلمان و شوروی بسته شد که موجبات نارضایی فرانسه و انگلیس را فراهم آورد. گو این که در این کنفرانس تصمیم مهمی گرفته نشد، ولی تشکیل آن نشانه‌ای از پیروزی مقدماتی دیپلماسی خارجی شوروی به شمار می‌رفت. در کنفرانس ژن ۲۹ کشور و از آن جمله بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، ژاپن، آلمان، شوروی و ... شرکت داشتند. نماینده ایالات متحده به عنوان ناظر در جلسات شرکت می‌کرد. این کنفرانس از ۱۰ آوریل تا ۱۹ مه ۱۹۲۲ برپا بود و مقاله پیشه‌وری همزمان با جریان کنفرانس انتشار یافت. گفتنی است که این کنفرانس توجه جهانیان را به سوی خود جلب کرده بود و کمتر شماره‌ای از روزنامه حقیقت را در ایام برگزاری کنفرانس می‌توان پیدا کرد که اخبار و مطالب و مقالاتی در باره آن درج نکرده باشد. از جمله مطالب درج شده در حقیقت درباره کنفرانس یاد شده سلسله مقالاتی در سه قسمت تحت عنوان «در اطراف کنفرانس ژن» بود که در شماره‌های ۳۳، ۳۴ و ۳۵ با امضای «ح.» به چاپ رسید. روزنامه دست راستی اتحاد نیز در ارتباط با همین سلسله مقالات در شماره ۱۳ حمل ۱۳۰۱ (۸ روز پیش از تشکیل کنفرانس) خود چنین نوشت:

«... جندی قبل در همان روزنامه که مدیرش را همه می‌شناسند، یک رشته مقالات مسلسلی در موضوع کنفرانس ژن نوشته شد... اینک کنفرانس ژن در شرف تشکیل است، اما آمریکا از فرستادن نماینده رسمی امتناع کرده، فرانسه از قبول روسیه استنکاف نمود و انگلیس هم اخیراً از تمایل به سیاست شناختن روسیه ابا کرد...»

۵۸. اس. آر. (انقلابیون سوسیالیست). حزبی متشکل از دموکرات‌ها که در اواخر ۱۹۰۱ در روسیه تشکیل یافت. این حزب بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ به اتفاق منشویک و دیگر احزاب سوسیال دموکرات در دولت موقت شرکت کرد و بعد از انقلاب اکتبر برضد منشویک‌ها موضع گرفت.

۵۹. غارت شدن تبریز توسط قشون به زمان شکست قیام حدوداً ده روزه لاهوتی در روز ۱۹ دی ماه ۱۳۰۰ در شهر تبریز مربوط می‌شود. بعد از شکست و فرار لاهوتی و ژاندارم‌های هوادار او و ورود نیروهای قزاق، خانه‌ها و مغازه‌های زیادی به توسط قزاق و افراد نیروی خالو قربان معروف و ارادل و اوباش به غارت رفت که شرحش در بعضی از روزنامه‌های آن زمان و از آن جمله روزنامه حقیقت انتشار یافته است. در دومین قسمت از گزارش تحت عنوان «اوضاع تبریز» که «از طرف یکی از موثقین» نوشته شده و در شماره‌های ۲-۳-۶۱ حقیقت به چاپ رسیده، در باره این حادثه چنین می‌خوانیم:

«... شب پنج‌شنبه [یعنی عصر روز چهارشنبه ۱۹ دی ماه] سه ساعت از شب رفته تمامی قزاق‌ها و عده خالو قربان به شهر وارد و به فراغت‌بال به غارت بعضی خانه‌ها و بازار شروع کردند. صبح تا دو ساعت از دسته رفته از بازار فارغ نشده بودند. یغمای آزادی‌خواهان هم تا ظهیر دوام داشت. از تمام بازارهای تبریز آنچه غارت نشد، بازار امیر بود که در حکم کاروان‌سرا است و نصف بازارچه شتریان و چهار سبیل از بازار شیشه‌گرخانه‌ها و تمام میدان صاحب‌الامر. باقی، نصف دیگر بازارچه شتریان، مسگر بازار، [۹] دلاله‌زن بازار، راسته بازار، بازار صفی، چرکچی بازار، پشت بازار امیر، اوسه دوز بازار، بازارچه‌های خیابان، قدری از مغازه‌های مسجد [مسجد الملک و مغازه‌های سنگی ارمنستان و غیره همه به یغما رفت...»

در شماره ۶۳ حقیقت در دنباله گزارش مزبور مطالب جالب دیگری مندرج است که برای احتراز از اطناب، تنها بخش‌هایی از آن نقل می‌گردد:

«دو ساعت از دسته رفته [یعنی ساعت ۲ بعد از ظهر روز پنج‌شنبه ۲۵ دی ماه] چند نفر از صاحب‌منصبان به بازار آمده، از غارت ممانعت کردند... از دیموکرات‌ها خانه‌های حاج محمدعلی بادامچی، میرزا محمدعلی صفوت، میرزا علی اصغرخان سرتیب‌زاده، آقازاده، حاج اسمعیل آقا امیرخیزی، میرکاظم و چند نفر دیگر غارت شد.

بنگم‌گراها تنها فراق نبوده، عده خالو قربان نیز در آن حصص و بیص داد و بیداد را داده، بازارچه خیابان را جاروب غارت کشیدند. ولی چون غریب بودند برای پنهان کردن مال‌ها به جز کاروان‌سرای کرایه جایی نداشتند، آن بود که اهل همان بازارچه مال خودشان را پیدا کرده، وجه جزئی تأدیه و اموال را مسترد داشتند.

رجال و اوباش نیز در سایه قربت و آشنایی با فزاق‌ها از مال مردم دستبرد می‌کردند. از این قبیل اشخاص هر کجا که سراغ گرفتند، استرداد نمودند، ولی آن‌ها که شناخته نشد، مال مردم را مثل مال خودشان خوردند.

کلیه ده یک مال‌های غارتی استرداد نشد، زیرا که اغلب بازارها را تا طلوع صبح برده و کسی هم ندیده بود که تا استرداد شود... آن چه از فزاق‌ها پس گرفته می‌شد، به موجب ادعایی بود که صاحب مال از یک نفر فزاق معلوم و معین می‌کرد که در وقت غارت دیده و شناخته بود، آن هم بالتام استرداد نمی‌شد، ولی آن‌ها که غارت‌کننده مال خود را نمی‌شناختند، چیزی به دستشان نیامد...»

در مورد قیام لاهوتی و عواقب آن بنگرید به: کودتای لاهوتی، شیرازه، تهران، ۱۳۷۶. ۶۰. میرزا علی اکبر ساعت‌ساز یکی از معرکه‌گردان‌هایی بود که موافق سیاست سفارت انگلیس علیه روزنامه حقیقت و متحصنین سفارت شوروی و حضرت عبدالعظیم و مجلس تبلیغ و تحریک می‌کرد وی با سرکشیک‌زاده و زین‌العابدین رهنما هم‌دست بود و در روزنامه‌های اتحاد و ایران علیه آزادی‌خواهان سب‌پاشی می‌کرد. محمدعلی طهرانی نامی در حقیقت شماره ۵۶ (۱۹ حمل) در ستون واردات اداری از نقش او در عقد قرارداد ۱۹۱۹ سخن می‌گوید:

«در شماره ۱۱۱۵ جریده ایران ... شرحی آقای میرزا علی اکبر ساعت‌ساز در

موضوع هویت فرخی و رفتایش برای تحصن به سفارت نوشته بودند. خیلی تعجب نمودم. بعد از فکر زیاد خیال کردم که آقای میرزا علی اکبر چون مدنی است که وجود محترم خودشان خجالت زده و دیگر نیرنگی نبود که در این مملکت نزدند که در نظر تمام ملت اظهر من الشمس است، کناره جویی اختیار فرمودند، حالیه باز مشغول شدند لوابیح در جراید درج بفرمایند و اظهار عقیده برای ملت و آب و خاک می نمایند. خدا یا رحم کن. یعنی آقای مذکور عملیات و عقیده خود را در دوره زمامداری آقای وثوق الدوله عاقد قرارداد انگلیس ها فراموش فرمودند که در ۲۴ ساعت چندین نفر را هر کدام نفری پنج قران می دادند. پنجاه نفر. صد نفر جلسات تشکیل می دادند و در جراید اظهار رضایت از عملیات آقای وثوق الدوله می نمودند....»

در شماره ۵۷ حقیقت نیز نامه‌ای به امضای اقل الحاج غلام حسین محسنی در رابطه با همان نوشته میرزا علی اکبر ساعت ساز در شماره ۱۱۱۰ ایران چاپ گردیده و در آن بعد از اشاره به سوابق وابستگی وی به سفارت های انگلیس و روسیه تزاری، چنین سئوال کرده است:

«... از بی بولی در نهایت فلاکت بودید. در این صورت توضیح دهید چه طور شد طولی نکشید که صاحب ثروت شدید. همیشه شیک و قشنگ می گردید. در نهایت خوشی می گذرانید؟ گویا سرمایه وطن پرستی را تجارت کرده و این انتفاع را به دست آورده اید.»

فلسفی روزنامه نگار نیز که هم زمان با تحصن فرخی و عده ای دیگر در سفارت شوروی در اعتراض به قانون شکنی های رضاخانی که در راه رضا شاه شدن بود، حضرت عبدالعظیم متحصن شده بود، در مطلبی تحت عنوان «رد مغلطه» که در شماره ۶۰ حقیقت به چاپ رسیده، از علی اکبر ساعت ساز چنین یاد می کند:

«در شماره های ۱۴۲ و ۱۴۳ ورق پاره اتحاد، سرکشیک زاده، علی اکبر ساعت ساز هر یک به نوبه برای خوش آمد ولی نعمان خویش حاکمی کرده و نامی از این جانب برده اند....»

برای نمونه قسمتی از یک نوشته علی اکبر ساعت ساز که تحت عنوان «من نمی ترسم» در اتحاد شماره ۱۴۴ (۲۰ حمل ۱۳۰۱) به چاپ رسیده، نقل می شود:

«آقای مدیر، من یک نفر ایرانی اجتماعی هستم و نمی‌ترسم. من به وطن عزیز خود علاقه‌مند می‌باشم و نمی‌ترسم ... من از میرزا فرخ [فرخی یزدی] و «تواریش‌های» [رفقای] او نمی‌ترسم ... من از [سیدمحمد] دهگان [مدیر روزنامه حقیقت] قاجاقچی پریروز، جاسوس دیروز و روزنامه‌نویس امروز نمی‌ترسم. من از بلشویک‌های دروغی و چپاول‌چیان حقیقی هم نمی‌ترسم... من علاقه‌مند به ایران و دیانت اسلامی هستم و نمی‌ترسم. من مانند نگارنده حقیقت ارگان اجنبی و متدین به مذهب جدید نیستم و نمی‌ترسم ...»

نسیم شمال نام ساعت‌ساز را در بیتی چنین آورده است:

سوربان کـوچه گـگرد کـاسه‌لیس

گـشته ساعت‌ساز بر آن‌ها رئیس

۶۱. مدیر روزنامه گلشن سیدمحمدرضا امیررضوانی، مدیر روزنامه قانون سیداسدالله رسا بود. سرکشیک‌زاده که بعدها معروف به اتحاد شد، صاحب امتیاز و مدیر، مسیو هایم (حیم) کلیمی مدیر داخلی و سردبیر روزنامه اتحاد بود. زین‌العابدین رهنما مدیر روزنامه ایران و میرزا ابوطالب‌خان شیروانی مدیر روزنامه مبین بودند.
۶۲. حاجی محمدتقی بنکدار معروف به «سفارتی». هم او بود که بر جریان بست‌نشینی مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس در سال ۱۳۲۴ هـ ق نظارت داشت. وی از سردسته‌های بازار تهران و نماینده مجلس شورای ملی در ادوار ۷ و ۸ و ۹ بود. در شماره‌های ۵۵، ۹۲ و ۱۰۱ روزنامه حقیقت اخباری مربوط به نوع فعالیت‌های او درج گردیده است:

«حرکت دوره‌گردها»

روز گذشته [۱۶ فروردین ۱۳۰۱] ساعت پنج بعد از ظهر حاجی محمدتقی بنکدار، شیخ عبدالحسین خرازی، حاج محمدحسین رزاز که از ولگردهای معروف و همه ملت شناسایی کامل نسبت به حال آن‌ها دارند، با عده دیگر از شاگردهای بیچاره که آلت دست آن‌ها و از هیچ جا خبر ندارد، در هیئت وزراء رفته که از مندرجات جراید آزادی خواه شکایت کنند.

اولاً تصور می‌کنیم آقای مشیرالدوله و آقای وزیر جنگ [رضاخان] نصایح